

جلد اول از کتاب اول تاریخ التواریخ

دین بعد از آنکه دولتی را بر انداخته خواهیم بود کاری نخواهیم ساخت پس بهتر است که با ایشان مصالحه کنیم و نام یک
 بر مکنه بزرگان کرتیج را طلب داشته بدین شرایط مصالحه انداخته نخست آنکه مالی کرتیج آزاد باشد و بلاد و مصادیق
 که قبل از مصالحه از اراضی مغرب داشتند هم اکنون متصرف باشند دیگر آنکه هر بنده و آزاده که از مردم روم در جنگ
 و حیران گرفته اند پس بپسپارند و بر کشتی جنگی که از دولت روم بتصرف آورده اند باز گذارند دیگر آنکه هر کس غلبه
 جنگی نگاه دارند و بر فیل دزد ایشان موجود است برومی گذارند دیگر آنکه بیرون از ممالک مغرب کسی هفت
 ندهند چون در اراضی مغرب بخوانند کسی نبرد از مردم روم اجازت حاصل نکنند دیگر آنکه هر چه
 از قستی غنایا فرما گذارند و نپیدا بگارت بر گرفته اند مسترد سازند و بر سال بمقادیر هزار تومان زر فخالص و پانصد هزار
 کیال گندم و سیصد هزار کیال جو بر رسم خرچ بروم فرستند دیگر آنکه صد تن از بزرگان کرتیج همیشه بر رسم کروگان
 در روم بوده باشد و این جمله شرایط را مردم کرتیج گردن نهادند آنگاه پسپو فرمود که جانین از جنگ دست باز کشید
 دارند در مدت سه ماه تا از جانب پسپو بزرگان کرتیج رسولی چند بروم رفته اجازه این مصالحه را از بزرگان
 شورتخانه روم فرمان پاورند اما چون بزرگان کرتیج از تونس باز آمدند و صورت مصالحه را در شورتخانه باز نمودند
 جنگی از میان برخاست و کشت و اجب نیست که در جهان بدین ذلت باید زیستن کرد اگر بجای کشتن شویم از این بزرگان
 بهتر خواهد بود و مردم در جو آب و ساکت بمانند در این وقت قبل تقدم پیش گذاشته دست جنگی را بگرفت و اگر
 زیر آورد و کشت این یاوه سرانی چیست که اکنون میکنی اگر تو مردی با غیرت و مردانه بودی چرا از این پیش قدمی
 و گذاشتی مردم کرتیج هر ادراک ایالت اعانت کنند و مرد و مال بجانب من فرستند تا روم را سخر سازم و این روز
 دیده نشود اکنون کرتیج بت پستی گرفتار است از این بنحیله پیورده پذیرد چون این بگفت و قدری خونت کرد باز از در
 مردی پرده شده آغاز ملاحظت نمود و با جنگی کشت اگر با تو در شتی کردم عفو فرمای امروز چاره بجز مصالحه نیست
 چرا باید در بلاکت خود و خلقی کوشش نمود پس مردم شهریگی برای مصالحه متفق شدند و سوسن از بزرگان شورتخانه
 کرتیج را بروم فرستادند تا برای مصالحه رخصت حاصل کنند امرای شورتخانه روم فرستادگان دولت کرتیج را
 عظیم بزرگ داشتند و نیکو پیش کردند و گفتند آنچه پسپو در قرار صلح مقرر داشته دزد با پسپو است
 و ما را سخنی نخواهد بود و بجای در امضای این سخن بدیشان سپردند که دزد پسپو باز نمایند آنگاه فرستادگان
 کرتیج رخصت حاصل کرده بزرگ اسرای خود آمدند که در ایام حرب بسیار شده بودند و از زمین در خواستند
 که زر و مالی بدیند و مردم خود را با خود ببرند بزرگان شورتخانه روم گفتند سپردن زر و مال واجب نیست
 و اسیران کرتیج را بدست فوجی از مردم خود سپرده گفتند ایشان را بجزرت پسپو برند تا بعد از مصالحه انجاعت را با اهل
 کرتیج بسیار دود در ازای آن اسیران روم را از ایشان بچرد چون این کار را پروا شد فرستادگان کرتیج رخصت
 کردند و احکام دولت روم را پسپو باز نمودند لاجرم در میان دو لیتن صلح افتاد و پانصد کشتی که از زمینان بدست
 مردم کرتیج بود پسپو سپردند و از مردم روم ولاتین بر کس را اسیر داشتند نیز پسپو فرستادند اما پسپو تمامست
 آن کشتیها را در کن ربح آورده آتش دزد و جمل را پاک بسوخت و کشت آن کشتی که از دولت بدست بگرفت
 افتد برای ما نیست ندارد و با سوختن نیز او را رخت آنگاه حکم داد تا جمیع اسیران لاتین را اسیران بر گرفته و اسیران

این کتاب در روز ۱۰ ذی القعدة ۱۰۰۰ هجری قمری در شهر تبریز چاپ شد

وقایع بعد از بسطو آدم باجرت

رومی را زنده بردار کرد و گفت در ملک من مرد چنان باید که جنگ کند تا کشته شود نه اینکه زنده بماند و آنگاه وقت طلب کردن آن زرو و آل مد که بخرانج خواسته بود و از آن زروی کار و مردم که تیج صاحب بود چنانکه بعضی دیگر هستند در این وقت قبل برایشان بجزید و گفت ای مردم بی غیرت اگر در بیگت این مال را برای من فرستاده بودید آن صاحب روم بودید دل بزنداشتید و بدین روز نشینید با بکل بعد از انجام کار مصالحه سپید بارض ایتالیا برآید که دو مردم او را عظیم بزرگوار داشتند و آخر گیتن لقب دادند یعنی جنوب با فریقا و اکنون بیج سردار است در روم از خارج ملک لقب یافته بود

۵۳۸۸

جلوس بطلمیوس ابی فیروز مصر چهار صد و شصت و هشت سال بعد از بسطو آدم قیود

بطلمیوس ابی فیروز پسر فیلیپتر است که شرح حالش مرقوم شد چون پدرش از جهان با بر بستن بجای بود بزرگان مصر گفتند اگر از در و نزدیک آگاه شوند که ملک مصر از جهان شده و پسر بی بجای در در بر آید طبع در این ملک استوار کنند و بر روی لشکریان گویا شود و این را از آن بچند تنی داشتند عاقبت که از پرده بیرون افتاد و ملک اطراف اینم را با یازده انشد آنگین پسر فیلیپوس که با قصه او اشارتی شد و او را انطیوخوس نیز خوانند در این وقت فرما کند از شام بود سر از طاعت ملک بر تافت و نانه بسوی قلب که در این وقت حکومت شدند و بعضی از اراضی یونان داشت نگاشت که چون با من عهد مودت استوار کنی و در تیغ ممالک بطلمیوس یکدل و کجبت باشی و لشکر بر آوری چون بر ملک مصر غلبه جویم ملک مصر آن تو باشد و بلده پت المقدس و نواحی آن مرا خواهد بود این بر دو عهد دوستی کنم که زنده در تاخت و تاراج ممالک مصر مشغول شدند از این زوی اختلال صرد با نجا کشید که دیگر رعایا فرما کند از آن خود را اطاعت میکردند لاجرم مردم مصر با چاشنه پناه بدولت روم جسد و چند کس باناه از در ضراعت با تیا قی فرستادند بزرگان شور تخانه روم که طبع در ملک مصر داشتند اینم را منقتم شمرده سپاهی برای نظم و نسق مصر فرستادند آن ملک را از مدخلت پکاره نرفت نمایند چون از اینا کس و قلب از اینم گهی یافتند با شاق کس بدولت روم فرستاده انی داشتند که دست از اعانت دولت مصر کشیده دارند و اگر نه با شما نیز مصاف خواهیم داد و انالی شور تخانه گفتند هر که شمارا آن منگت نبوده که با ما از اینگونه سخن کنیید اینک از اعانت مردم مصر نخواهیم نشست و با شما نیز مصاف خواهیم داد و اینم را کس از بزرگان شور تخانه بود با گروهی عظیم از لشکریان بسوی مصر فرستادند و آن ملک را از لشکریان محفوظ داشتند و از آن روز مردم مصر در ظل حمایت دولت روم نیز بسید تا ابی فیروز پست و یکساله شد و در کار پادشاهی مکانتی حاصل کرده تحت سلطنت برآمد و لیکار نشن را که یکی از اعیان مصر بود در وقت دو بار در میان آن روز عهد دوستی استوار نمود و فرستاده او را در روم بزرگوار داشتند و از این زوی کار او در مصر نظم و نسق شد و سه سال دیگر استقلال داشتند پادشاهی کرد و چند کس لشکر کشیده بر سر پت المقدس مدو با اولاد دشمنای مصاف داده جسمی کثیر از آل بر تاختن مقول ساخت آنگاه از جهان رخت بر بست و شهر فانیه از بنای او مت که در میان منحص و انطا که واقع است

در این وقت که بطلمیوس ابی فیروز پسر فیلیپتر است که شرح حالش مرقوم شد چون پدرش از جهان با بر بستن بجای بود بزرگان مصر گفتند اگر از در و نزدیک آگاه شوند که ملک مصر از جهان شده و پسر بی بجای در در بر آید طبع در این ملک استوار کنند و بر روی لشکریان گویا شود و این را از آن بچند تنی داشتند عاقبت که از پرده بیرون افتاد و ملک اطراف اینم را با یازده انشد آنگین پسر فیلیپوس که با قصه او اشارتی شد و او را انطیوخوس نیز خوانند در این وقت فرما کند از شام بود سر از طاعت ملک بر تافت و نانه بسوی قلب که در این وقت حکومت شدند و بعضی از اراضی یونان داشت نگاشت که چون با من عهد مودت استوار کنی و در تیغ ممالک بطلمیوس یکدل و کجبت باشی و لشکر بر آوری چون بر ملک مصر غلبه جویم ملک مصر آن تو باشد و بلده پت المقدس و نواحی آن مرا خواهد بود این بر دو عهد دوستی کنم که زنده در تاخت و تاراج ممالک مصر مشغول شدند از این زوی اختلال صرد با نجا کشید که دیگر رعایا فرما کند از آن خود را اطاعت میکردند لاجرم مردم مصر با چاشنه پناه بدولت روم جسد و چند کس باناه از در ضراعت با تیا قی فرستادند بزرگان شور تخانه روم که طبع در ملک مصر داشتند اینم را منقتم شمرده سپاهی برای نظم و نسق مصر فرستادند آن ملک را از مدخلت پکاره نرفت نمایند چون از اینا کس و قلب از اینم گهی یافتند با شاق کس بدولت روم فرستاده انی داشتند که دست از اعانت دولت مصر کشیده دارند و اگر نه با شما نیز مصاف خواهیم داد و انالی شور تخانه گفتند هر که شمارا آن منگت نبوده که با ما از اینگونه سخن کنیید اینک از اعانت مردم مصر نخواهیم نشست و با شما نیز مصاف خواهیم داد و اینم را کس از بزرگان شور تخانه بود با گروهی عظیم از لشکریان بسوی مصر فرستادند و آن ملک را از لشکریان محفوظ داشتند و از آن روز مردم مصر در ظل حمایت دولت روم نیز بسید تا ابی فیروز پست و یکساله شد و در کار پادشاهی مکانتی حاصل کرده تحت سلطنت برآمد و لیکار نشن را که یکی از اعیان مصر بود در وقت دو بار در میان آن روز عهد دوستی استوار نمود و فرستاده او را در روم بزرگوار داشتند و از این زوی کار او در مصر نظم و نسق شد و سه سال دیگر استقلال داشتند پادشاهی کرد و چند کس لشکر کشیده بر سر پت المقدس مدو با اولاد دشمنای مصاف داده جسمی کثیر از آل بر تاختن مقول ساخت آنگاه از جهان رخت بر بست و شهر فانیه از بنای او مت که در میان منحص و انطا که واقع است

۵۳۹۰

جلوس کیندی در ملک چین چهار صد و نود سال بعد از بسطو آدم قیود

کیندی پسر فندی است که شرح حالش مرقوم افتاد و وی بعد از پدر بگلم ولایت عهد در عهد ملک قرار گرفت و صاحب تیج و کمر و فرما کند از کشور و لشکر گشت اعیان و اشراف ملک را از در و نزدیک در حضرت خویش حاضر ساخت و کس را

در این وقت که کیندی در ملک چین چهار صد و نود سال بعد از بسطو آدم قیود کیندی پسر فندی است که شرح حالش مرقوم افتاد و وی بعد از پدر بگلم ولایت عهد در عهد ملک قرار گرفت و صاحب تیج و کمر و فرما کند از کشور و لشکر گشت اعیان و اشراف ملک را از در و نزدیک در حضرت خویش حاضر ساخت و کس را

جلد اول از کتاب اول تاریخ التواریخ

در خور حال با فضال و احسان خود بنواشت و حال خود را در بلاد و مهسار پهن و پهن و وقت و خنای منسوب
فرمود و مدت شانزده سال کار بعد و سختی را ند چون روز کارش نهایت شد فرزند خود فرود آورد
عبدالغیا کر کرده و دایع جهان کشت

۵۳۹۲

فرز پسر بنی از کریم شهر طرای پنجاه و سیصد و نود و دو سال بعد از بسوط آدم بم بود

چون در میان دولت کریم و روم کار بمصالحه گذشت و دیگر از برای پسر بنی ساز بنودی طراز نمود که بدان پسر
بکار رضوت پرداخت و در نظم کریم و فریبم کردن خراج ملک روز کاری بگذاشت در این مدت بعضی از اعیان ملک
با او خصومت آغاز کردند و بدولت روم نوشتند که پسر بنی در زمان با ایتنا کس که فرما گذار شام است رسم مودت محکم نمود
و کار بر آن گذاشته که با ثاق او لشکری بر آورده باشا مصاف دهد مردم روم این سخن را باور داشتند و بدان سر شدند
که بنی را بعضی کیفر در آورند سپه از میان بر خاست و کشت این چه کردار استوده است که محض اصغای غمی بنی را
بگناه نسبت کنند بخت باید این کار را نیکو باز رسید چون این سخنان با صدق مقرون باشد از پی مکافات شد عاقبت
سخن بر آن نهادند که ستم از مردم دانشور کریم فرستادند از زرد امرا می شور تمانه کریم از بنی شکایت کنند و او را
گرفته بروم آورند قبل از ورود ایشان کریم بنی را از این راز آگاه شد و دانست چون این حکم مردم کریم رسد او را گرفته
بروم خواهد فرستاد پس شامکای از کریم بیرون شده بکنار بحر آمد و از آنجا کشتی میان آب دریا فکنده بشتاب تمام
از کناره طرای سر برد کرد مردم طرای قدم او را مبارک شمردند و او را عظیم محترم داشتند پس از روزی چند از طرای
کوچ داده بشهر انطاکیه آمد چه در این وقت ایتنا کس در آنجا سکون داشت و او از ورود پسر بنی بسیار شاد شد
و بدو پیام داد که هرگاه در نزد رومیان غری را رخ داری سپاهی در خور ملامت زکاب تو سازم تا بسوی ایشان ترکان
کمی پسر بنی در جواب کشت اگر چه من از دنیا دست نکشده ام مکن اگر پادشاه را میل این مصاف باشد مرا ز خدمت
نخواهم تا وقت اما اعداد این جنگ را کاری چند لازم است بخت آنکه صد کشتی جنگی و دو وزده هزار پاده کار
با من سپاری تا من رفته مردم کریم را نیز با خود متعنی کنم و از آنجا کشتی در آب رانده از اراضی ایتنا یا سر برد کنم
دیگر آنکه در آن مدت که من در خاک ایتنا یا بپشم چای ایتنا کس در ارض قرق باشد و با نیت ملک شدن غمی
شده لشکری خود را آماده دارند تا آنگاه که از ایتنا یا من بدیشان خبر فرستم با استیصال بدانجا نب تا من کنند
و در میان غلبه و ایتنا کس از پیش رسم مودت استوار بود چنانکه در قصه بطلیوس ابی فرزند کور شد با بچه سخنان پسر بنی را
آیتنا کس بکوش قبول اصغای فرمود و پسر بنی تصمیم بر در میان رانده بخت مردمی دانشور را با نماند چند کریم فرستاد
تا اهل کریم را از این راز آگاهی داده انجماعت را با خود ببرد استمان کند چون فرستاده او کریم آمد مردم کریم حتی
بنی بکان بر بردند و گفتند و فرستاد که بنی چون از اهل کریم خاطر می برنجیده دارد دولت ایشان را بدست مردم بکانه
و پس فرستاده او را گرفته مجوس برداشتند چون آن فرستاده مردمی زبردست بود از مجوس گرفته و نامهای پسر بنی را
بجای گذارشت تا مردم آن ملک بخوانند بدانند که دولت رومی بدیشان نمود و انجماعت نشاندند و از کان غایت
از دنبال چنان کاری نیکو فرستاد و عاقبت خشن باز آوردند

۵۳۹۳

آمدن رسول روم نزد ایتنا کس فرما گذار شام پنجاه و سیصد و نود و چهار سال بعد از بسوط آدم بم بود

در کتاب

ان پسر

وقایع بعد از سقوط آدم تا هجرت

چون ناهنجاری هینسل بدست مردم کتیج افتاد و از اندیشه او آگهی یافتند آن همه را بر گرفته بدو است روم فرستادند و مالی شورتخانه را از آن حال آگاه ساختند اشرف مملکت روم شولوی اکلند و عاقبت بر آن شدند که رسولی باراضی شام فرستاد تا قضاوتی کس را بداند و از اعداد او آگهی حاصل کند پس پیش را که یکی از بزرگان سورجی بود رسولی برگزیدند و با او گفتند چون نبرد اتیقا کس شوی میاید با هینسل کمال مودت اظهار کنی تا اتیقا کس بخان داند که هینسل را با مردم روم در نهانی مودتی است چه اینمغنی چون بر اتیقا کس معلوم شود هینسل را مستوثق ندارد و کاری از پیش نبرد پس بیس بارض شام آمد و چندین کرت با هینسل در یک انجمن حاضر شد و سخن اتیقا کس را در حق او بد کرد از پس او چون هینسل هر پادشاه را از خود سردیاشت با خود اندیشید که اگر پادشاه بدین اندیشه ماند دور نیست که عاقبت کار بریشی کشد لاجرم روزی نبرد اتیقا کس آمد و کشت جان پادشاه را در حق میگان بد افتاده و این سزاوار نیست که من از عهد کودکی با پدر سوگند یاد کرده ام که همیشه با رومیان خصمی باشم و از این روی با ایشان مدت سی و شش سال جنگ کردم و دیگر که مرا با رومیان بر کزندارایم بقصد از هر دو که مردم کتیج با ایشان مصالحه کردند من از ملک و مال و زن و فرزند گذشته از آن مملکت بیرون شدم تا گینه و برخی از رومیان بخوابم من تو انم که بر مملکت در شوم لشگری برای جنگ رومیان برانگیزم جانم ترا سزاوار بدین کار دانستم و آهنگ خدمت تو کردم چه مردم روم دست تصرف تو را اغلب از بیت المقدس و مصر باز داشتند شمارا باید بدین گینه خواستن شتاب باشد چون اتیقا کس بخان هینسل را شنید با او دل گرم کرد و حکم داد تا بعضی از کشتیهای جنگی در تحت فرمان او باشد بزرگان درگاه اتیقا کس نبرد او شدند و گفتند شایسته نیست که پادشاه کشتیهای خود را با هینسل توفیق کند زیرا که او مرد کتیج است اگر کشتیها را برداشته بجای در رود چه توان کرد و دیگر چون تو او را بجنگ اتیقا یا فرمان دی برگاه در آن مملکت چیره شود و آن اراضی را سخر کند نام او بلند خواهد شد و این از برای تو فخری نخواهد بود و چون سگشته شود لشکر تو سگشته شده است و نام تو پست خواهد گشت صواب آنست که تو هینسل را از خود جدا کنی و خود از لشکر جدا شوی اگر خواهی در اسر دار لشکر کن تا در رکاب تو مصاف دهد این بخان کار هینسل را بستنی انداخت و دل پادشاه را با او سرد ساخت و از جنگ اتیقا یا باز نشت هینسل نبرد او آمد و کشتی پادشاه سخن مرا بر حق ندانستی و از آنچه گفتم بر تاقی هم اکنون این سخن و این است که با تو عرض کنم اگر لشکر تو بر سر اتیقا یا تا سخن نگویم و بدان اراضی در نشود همانا از روم لشگری بسوی تو خواهد آمد و کار بر تو مکت خواهد ساخت اتیقا کس در جو هینسل همچنان کار باطله گذاشت تا امرای شورتخانه روم سپاه نامحور جنگ او را مورد داشتند تا که خبر بوی رسید که کشتیهای جنگی روم بجای روم شام آمده و سپاه رومی با آنها او در شدند تا چار اتیقا کس لشگری ساز کرده با استقبال جنگ ایشان بیرون شد و چند کرت مصاف داده و در شکست شد و از روی سکنت سخن بصلح راند و با انجاعت مصالحه اکلند که خراج گذار رومیان باشد یکی از شرایط مصالحه آن بود که هینسل را دست بسته بشکرگاه روم فرستد هینسل چون اینمغنی را پادشاه از نزد او فرار کرده بجزیره گرت که یکی از جزایر یونان است گریخت مردم گرت طبع در مال او بستند و خواستند تا که بر سر او تا خرابی او را بنارت بر گیرند هینسل چون این خبر شنید جنگی اندیشید و فرمود تا چند خم حاضر ساختند و آن همه را از سر بگذاختند

این سخن از کتاب تاریخ روم است

این سخن از کتاب تاریخ روم است

جلد اول از کتاب اولی نسخ التواریخ

این کتاب در روز اول از تاریخ
 تاریخ است و در روز اول از تاریخ
 تاریخ است و در روز اول از تاریخ
 تاریخ است و در روز اول از تاریخ

پراشت و اندکی بر زبان سرب زر که اشته بر یکشا نگاه آن همرا را در تجمه که در گرت بود آورد و در عهد
 بت پرستان گذاشت و کشت جانی از اچا امن تر بنا تم لاجرم مال خود را در انجا با نانت می سپارم تا چندان که درین
 ملک بستم محفوظ بماند بت پرستان جمعی را با سپانی آن کنج بر گاشد و مردم کرت چنان دانستند که خزانه پنبیل را
 تحت تصرف دارند چون آن مردم را مطمئن ساخت از انجا نیز فرار کرد چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد

۵۴۰۱

در این تاریخ

موآفده رومیان از فادمان و جوانان پنبیل پنجاه و چهار صد و یکسال بعد از سقوط آدم تم بود
 چون مردم روم بر ایل کر تیج فروزی جفتد و پنبیل از پیم بهر سوی گزین کشت اما لی شور تخانه روم فرمان دادند آن
 مدت که پنبیل در ایالت بود بر قبیل امانت و کرده بکافات عمل که فار شوند سخت جمعی را کاشت در مکت فرانسه
 دوستان پنبیل را بیت آوردند و هر کس را موافق عمل گوشمالی دادند چون از قبایل کالی پر خمشد طاغنه کور را
 که نیز در فرانسه سکون داشتند و از جوانان پنبیل بودند هم بعضی بازخواست داشتند در این وقت آنست که در این
 سندان و بعضی مالک قرق فرما گذار بود تجرک و تحریف آن قباکتس و ترغیب قلب فرما گذار سندان برای جنگ با مردم
 روم کربت و کشتیهای جنگی در آب لنگد چون اینجیز مردم روم رسید لشکر عظیم فرستاد که کشتی در آب راندند
 و بر دوشکر در برابریم شده جنگ در اکنده عاقبت الا مردم قرق شکسته شدند و جمعی کثیر از مردم یونان کشته شد
 و پشتر از کشتی پشان غرقه کشت و نماندن هزار رحمت با رض یونان کر یکت و مردم روم قوی دل شده لشکری بجرا
 بر سر ایقبا کس ملک شام راندند چنانکه مذکور کشت

۵۴۰۲

در این تاریخ

فرار نمودن پنبیل به ارض پی سینا پنجاه و چهار صد و یکسال بعد از سقوط آدم تم بود
 چون پنبیل مردم کرت را مطمئن خاطر ساخت و چنان باز نمود که گنج من در عهد شاهستان احوال و افعال خود را فراهم کرد
 نمیشی گشتی در آمد و از جزیره کرت با ارض پی سینا کر یکت پر تو سیتس که فرما گذار آن مکت بود قدم و بر ایقبا
 بکو کرش و عظیم بزرگوارش می بداشت از این روی که او را با مردم روم خصمی بود و برای زدن پنبیل با دولت
 روم نیک بر ایی میگرد مکت خویش را از غلبه پشان محفوظ میداشت و کارش توام میبود

۵۴۰۳

در این تاریخ

خاندان کار و عرب پنبیل پنجاه و چهار صد و سه سال بعد از سقوط آدم تم بود
 چون مدتی از عاصمه پر تو سیتس و مردم روم بگذشت و وقت مرور میانرا بود وقت آن دیدند که کس نزد پش
 فرستاده سخن از دربار او مصالک کنند بشرط آنکه پنبیل را دست بسته بسوی ایشان فرستد پس فلا سیتس را
 که یکی از بزرگان شور تخانه روم بود بنزد او فرستادند و پیام دادند که چون خواهی بفرخت زبست کنی و در ظل
 حمایت ما باشی بسیار بد پنبیل را که از قدیم الا یام با خصمی دولت روم زبسته دست و گردن بسته بنزد ما فرست
 پر تو سیتس چون قدرت مقاومت با جنگ رومیان نداشت و فرستادن پنبیل را نیز بسوی ایشان گوید پش
 مدتی این مهم را تا خیر انداخت و کار باطله و مساله گذاشت چندانکه رومیان عرصه بروی شک کردند انجا جفتد

۵۴۰۴

در این تاریخ

کرفتن پنبیل و مایه بلاکت او شد چنانکه در خانه کار سپهر مرقوم میشود
 جلوس فودی در مکت پین پنجاه و چهار صد و شش سال بعد از سقوط آدم تم بود
 فودی بعد از پدر در مکت پین صاحب تاج و کین کشت و خبیج و شریف آن اراضی او امر و نوای او را مطیع و منقاد

تاریخ

این کتاب در روز اول از تاریخ
 تاریخ است و در روز اول از تاریخ
 تاریخ است و در روز اول از تاریخ
 تاریخ است و در روز اول از تاریخ

فودی بعد از پدر در مکت پین
 صاحب تاج و کین کشت و خبیج
 و شریف آن اراضی او امر و نوای
 او را مطیع و منقاد

وقایع بعد از سقوط آدم تا هجرت

شد روزی بعضی وی رسانیدند که از آنسوی دریای مشرق یکا بی است که چون کسی بجهت فروزی عمر از آن کیا خورد چندا که نیت کرده باشد زنده ماند و اگر نیت آن خورد که فرشته شود چنان خواهد شد این سخن در خاطر نویسی که طبع در عمر جاودان نیت بود خوشل فا و منجمی داشت که اورا نوکت نوکت میامید بطلب داشته برگشتی نشاند و حکم داد تا رفته آن کیناه را پایاد و پاورد چون مدتی از روشن نوکت نوکت بگذشت و پادشاه اشطار ورود اورا برد و بر او خود رسید شبی با بسن شاخه در بر کرده بنزد فال زنی رفت و از بازار آمدن نوکت نوکت سوال کرد آن فال زن در جواب عرض کرد که تو از حال کسی پرسش نمودی که دلان در کشتی نشسته و ده روز دیگر نبرد تو خواهد آمد و اکنون که من با تو سخن کنم سه نوبت دست خود را بر بند و بنجد پادشاه از نزد فال زن بسری خوش شد و نوکت نوکت پس از ده روز نبرد او آمد و معروض داشت که چون کشتی در بحر طوفانی شد و مخالف نوزد نتوانستیم بدان سویی شد ناچار مراجعت نمودم فودی با او گفت که ده روز از این پیش چه احداثت که ناگاه در کشتی سه نوبت دست خود را بر بسم زدی و بنجدیدی نوکت نوکت عرض کرد که از احکام نجوم بر فال تو دان مرد فال زن پنا بودم از آن بنجدیدم که فال زن حال مرا از ده روز پیش خبر میداد و نمیدانست که تو پادشاهی و بپایک ناشانه نرد او شده با بخود فودی را دو پسر بود که بزرگتر را ایوانک نام بود و آن دیگر را جودی میامید و مدت پادشاهی او پنجاه و چهار سال بود

۵۴۰۷ جلوس بطلمیوس فیلاتار در مملکت مصر پنجاه و چهار صد و هفت سال بعد از سقوط آدم تم بود
انقیاس فرما کند از شام را در خبری بود که کلیا پتره نام داشت در آن هنگام که فرمانبرداری لوک مصر بود و را بایکی از اشراف مصر عقد بست و از وی پسری بوجود آمد که اورا فیلاتار میامیدند و او در مصر تربیت یافته بگذر شد و بلوغ رسید و محبت با جلادت و شهامت بود و اسباب تجلی لایقی فراهم داشت در اینوقت که ابی قهر از جهان بار بر بست اعوان و انصار خود را مجمع ساخته برای سلطنت مصر خنیش نمود و مردم مصر را بعضی بود و در بو عید زبردت کرده تحت پادشاهی برآمد و بر تمامت مملکت مصر تسلط یافت و آیین عدل و نضت پیش گرفته مردم را فرقیه ملکات خویش ساخت و مردم مصر او را چندین تحت و کتین فرستادند که بر کردار خویش مغرور شد و از کار ملک داری باز نشست و بسرور و طرب و لهو و لعب مشغول شد و اوقات خویش را بشرب بدم و عیش با بعبستان سم اندام موقوف داشت اورا وزیری دانا بود که آرنیثیمان میامیدند بحضرت بطلمیوس فیلاتار آمده معروض داشت که شایسته پادشاهان نیت که کار ملک را بکفایت زید و عمر و کذاشته شرب خمر پر دارند پادشاه عارس مملکت است و چون مست شود دیگر بیاید حراست او کند چنین کس را پادشاه توان گفت چون هر روز آرنیثیمان از سیکو نربا پادشاه سخن میگرد و خاطر فیلاتار در طلب طرب مکتور میداشت بفرمود تا در در غذا تعبیه کرده بدو خورایندند و اورا ملک ساختند که بی مانعی آنچه خواهد کند و از پس و یکبار به بافعال کوشید و اعمال استوده پرداخت مردم مصر از کردار او ستوه شدند و کجعت شده خوفا برداشند و خواستند پادشاه را کوفه مجوس بدارند فیلاتار از اجماع مردم تبرید و پایتک رکن را که مردی دانا بود بوزارت خویش برگزید و او در میان مردم شده بحکمت و عدو و عیدیش از آن شورش باز نشاند و روزی چند کار ملک بر نظام

و در ام و اوقات خویش را بشرب بدم و عیش با بعبستان سم اندام موقوف داشت اورا وزیری دانا بود که آرنیثیمان میامیدند بحضرت بطلمیوس فیلاتار آمده معروض داشت که شایسته پادشاهان نیت که کار ملک را بکفایت زید و عمر و کذاشته شرب خمر پر دارند پادشاه عارس مملکت است و چون مست شود دیگر بیاید حراست او کند چنین کس را پادشاه توان گفت چون هر روز آرنیثیمان از سیکو نربا پادشاه سخن میگرد و خاطر فیلاتار در طلب طرب مکتور میداشت بفرمود تا در در غذا تعبیه کرده بدو خورایندند و اورا ملک ساختند که بی مانعی آنچه خواهد کند و از پس و یکبار به بافعال کوشید و اعمال استوده پرداخت مردم مصر از کردار او ستوه شدند و کجعت شده خوفا برداشند و خواستند پادشاه را کوفه مجوس بدارند فیلاتار از اجماع مردم تبرید و پایتک رکن را که مردی دانا بود بوزارت خویش برگزید و او در میان مردم شده بحکمت و عدو و عیدیش از آن شورش باز نشاند و روزی چند کار ملک بر نظام

جلد اول از کتاب اول تاریخ التواریخ

بداشت چون فیلاتر دست از کردار زشت خویش کشید دیگر باره مردم بشوریدند در این کزت نیز پانکنت رتس خلق را بر خنجر فرود آورد و بزرگان اهل طینسان را گرفته مجوسس بداشت و بعد از روزی چند جمله را مقتول ساخت تا فیلاتر سالی تمام پادشاهی کرد اکنه از اینجهان رخت پروان بزد

۵۴۱۰

هلاک پیونی و هینبل پنجاه و چهار صد و ده سال بعد از هبوط آدم بم بود

در تاریخ مصر
پیونی و هینبل حکم امالی شور تمانه روم باشکری قرار برآمده اراضی زمارا فرو گرفت و بنظم آن بلده مشغول بود در اینوقت در ایشان او در شور تمانه مذکور ساغند که پیونی در شمانی با ایشان کس فرما کند از شام در ساغند و از او زری فراوان اخذ نموده که روم بدو سپارد این سخن در نزد بزرگان شور تمانه مقبول نشاد و کس فرستاده او را حاضر ساختند و جنایت او را بر شمردند پیونی از این سخن بگشت بغضب شد و کشت این در ازای آن همه رنج است که بر مردم و دولت روم را بزرگت کردم و ممالک پیکان را تحت فرمان آوردم و خشکین بر خاسته برای خویش شد و سه سال ز پس اینوقت از خانه پای بدرگشت و عاقبت از این غم مدقوق شده هلاک گشت و از قضای این جهان بود که هینبل نیز از جهان رخت بدر برد و آن جهان بود که آن هنگام که کار بر پر و پستین مکت شد چنانکه مذکور گشت خواست تا قبل را گرفته برو میان سپارد و اینمغنی را قبل بدست و اطراف آن مکت را لشکر روم فرود آسشند که او بجای دیگر فرار کند پس هینبل کشت که مردم روم نمیکند از ندمن بدین پیرانه سری چند روز دیگر زنده مانم و فرور میرم و آن ذلت نخواهم کشید که روی مردم روم را بگر قاری و اسیری بهمیم پس آن ز بر که با خود میداشت که هنگام شخی بنوشد و خود را فارغ سازد بدم در کشید و جان سپرد و در اینوقت هفتاد سال بود

۵۴۲۰

ضخ شور تمانه دولت روم پنجاه و چهار صد و پست سال بعد از هبوط آدم بم بود

در تاریخ مصر
در دولت روم تا اینزمان کار جمهوری بود و بزرگان شور تمانه چنان قوی حال بودند که مانند سپیوسپسالار چون فن بد حاصل میدی زحمت بعضی کيفرد می آوردند و از این هنگام دولت جمهوری اندک سستی گرفت تا کار با سلاطین شاد چنانکه هر یک در جای خود مذکور میشود و ممالک که تیخ از این پس روز تا روز تحت فرمان روم در می آید و همچنین ممالک قریق ضمیمه مملکت روم میشود چنانکه در اینوقت بلده کزنس که از معظم امصار قریق و بلدان یونان بود سخر روم گشت و فرما کند از ان یونان را آن نیرو نبود که باشکر روم مصاف دهند و آن بلده را دیگر با تره تصرف نمودند

۵۴۲۴

جلوس بلاش بن بهرام در مملکت ایران پنجاه و چهار صد و پست و چهار سال بعد از هبوط آدم بم بود

بلاش بن بهرام حکم ولایت عهد بعد از پدر بر کرسی مملکت برآمد و فرما کند از ان برانرا در حوزه اطاعت و انقیاد باز داشت و در کار سلطنت عظیم با نیرو گشت و مملکت بابل و دیار بکر را تحت فرمان آورد در زمان او انبیا کس که مشهور است چون بارو میان مصالحه اکنند و خراج گذارد دولت روم شد چنانکه مذکور گشت لشکری فراهم کرده از در ممالک شام بر مریت المقدس تا من کرد و زحمت او بال اسرائیل فراوان رسید چنانکه عنقریب مرقوم خواهد شد و با جمله چون اینخبر بحضرت بلاش آوردند کشت انبیا کس را چه افاده که بر روز لشکری بر آورد و بجای تا من کند و از حدود و ثغور خود پیشی جوید پس بفرمود تا لشکر با فرسب شده بغزم تیغ را ارضی شام میان بر بست چون اینخبر با تیگسید سپاه خود را آراسته کرده برای جنگ بلاش بسر عدار ارضی شام آمد و از اینروی نیز لشکر ایران برسد و مصوف جنگ راست گشت نخستین بلاش سب بزد و میدان آمد و لشکر ایران از جای جنبیده جنگ در پیوسته بعد از گریه و آ

وقایع بعد از مبوط آدم تا هجرت

فراوان لشکر شام گشته شد و آتیاکس مقبول گشت بلاش فرمان داد تا از دنبال هزیت شدگان تباخند و مرد و کرب
 بناک انداختند و اموال و اطفال بجاقت را بر لشکر خود قسمت کرده مراجعت نمود در اینوقت خبر بروم بردند که پادشاه
 عجم ملک شام را از پای در آورد و مردم او را عرضه شیخ و تیر ساحت امرای شور تخته بر آشفند و گفتند آتیاکس
 از جانب دولت روم در شام منصوب بود و بلاش از این آیهک جنگ مار اجسته و حکم داد تا لشکر را گرداند
 از اراضی ایالتی کشتی در آب راندند و از کنار دریای شام سر برد کردند بلاش چون از جنبش ایشان خبر یافت
 در اعداد سپاه بگوشید و از ارض ایران و مملکت بابل و دیار بکر چهار صد هزار مرد جنگجوی مجتمع ساخت و حاکم دیار بکر را
 بر مقام آن لشکر سپه داری داده بجنگ رویان فرستاد در حدود شام این بر دو لشکر با هم دو جا رشتند
 و در هم افتادند و شیخ و تیر در هم نهادند عاقبت الامر ظفر مرایا نیا ترا افتاد و لشکر روم چنان گشته شد که دیگر
 در مملکت شام زیستن نتوانستند که پس هر کس از میدان جنگ جان بدر برده بود بکنار بصره شام گریخته گشتی درآمد
 و بسوی ایالتی با تخت و حاکم دیار بکر بعد از آن فتح هر چه از جنگ غنیمت بدست کرده بود خمس آنرا بحضرت
 بلاش فرستاد و دیگر را بر رخ خود برد و بعضی را بر لشکر این صمت کرد و بلاش بعد از این فتح در سلطنت با نیرو شد
 و مدت سلطنتش نژده سال بود

۵۴۲۶

استیلای انطوخس بر قدس پنجاه و چهار صد و پست و شش سال بعد از مبوط آدم بود

استیلای انطوخس بر قدس

آتیاکس سپه انطوخس است نام او را معرب کرده انطوخس گفتند و شرح حالش از این پیش در ذیل قصه دولت
 کرتج و روم و وقایع مصر و ایران مرقوم افتاد قبل از هلاکت پسیو چون بر دولت روم بشوید و بنیبل سپه سالار
 کرتج را اعانت کرد لشکر روم بروی تباخند و کار بر او صعب ساختند تا چار از در اطاعت و انقیاد پروا
 شده خراج گذارد دولت روم گشت و مقرر شد که سالی یکبار قطار زر خالص بدولت روم فرستد لاجرم سپاه
 روم مراجعت کردند و او را بحال خود گذاشتند چنانکه از این پیش گفتیم بعد از مراجعت سپاه روم آتیاکس دل قوی گشت
 و با خود اندیشید که چون مر اشتهوانی مانند دولت روم باشد چرا به تیغیر بلاد و امصار نپردازم نخستین عزم تیغیر
 پت المقدس کرد که سالها در هوای آن میرسیت پس بغروش وزیر خود را با جمعی از مردم دلاور بسوی پت المقدس
 فرستاد و پیام داد که اگر خوابید از شمشیر من جان سلامت دارید بایست آیین خود را گذاشته بدین من در شوید
 و همد ساله خراج مملکت بدرگاه من فرستید بغروش کبار پت المقدس آمده سرا پرده راست کرد و در اینوقت
 یوحانان از طبقه یارونیان در پت المقدس برتری داشت و خدمت مسجد اقصی و قدس المقدس مخصوص او بود
 و قبیله چشمونای که فرما کند از پت المقدس بودند او را عظیم محترم میداشتند مع لقصه چون بظا هر پت المقدس
 آمد پیام آتیاکس را با مردم آن بده بگذاشت و خاندان چشمونای را از صولت پادشاه شام تهدید فرمود
 و خوکی نزد یوحانان فرستاد که هرگاه شما بدین مادر شده اید و امر ونوی آتیاکس را کردن ننهاده اید این کورا
 باید در قدس مقدس برده خون آنرا بریزید یوحانان در جواب گشت این نه کار است که من توانم در روز روشن
 به نیروی خود کرده آل اسرائیل شمشیر را بر کشند و مرا و هر که باشد بکشند جزا که من و توبی شارکت غیر می چنانکه
 کس نداند بد انجا شویم و اینچنین کنیم بغروش را بدین سخن بفریشت و او با چند تن بنزد یوحانان آمد تا با اتفاق او شد

جلد اول از کتاب اول تاریخ التواریخ

در مدس از مدس خون خوک بریزد و عالمان تیغی در زیر جابه پنهان کرده با شاق بفرودش میزدند و چون مردم او را کردند
 اندک بافت ناکاه شیخ کشیده او را بگشت و حکم داد تا بکس با او بود بجا ک و خون در اندامش آنگاه بفرمود تا اولاد و پسران
 زمین مدس را از پیدی خون اشراشستن گرفتند و شامگاه چون در آمدند خواستند چراغها را برافروزند و تا زمین
 مدس را از پیدی پاک نشوند بر نشوند در آن مکان تعدس چندان روغن پاک نیافتند که بکشت در مدس بفرود
 جز در فرودام بکسر که بکار آورده از روغن زیت موجود بود آنرا با نیروشنای کرده آتش را تا با باد کفایت بود
 تا مدس از پیدی پاک گشت و این قانون سنتی شد در میان آل اسرائیل که همه ساله معمول میباشند با بجز چون اخیر
 با تیا کس رسید لشکر بر آورده چندین کت با آل اسرائیل مصاف داد و جمعی کثیر را از ایشان عرضه شیخ و تیر سخت
 عاقبت الامر بلاش بن برام لشکر بر آورده او را مقتول ساخت چنانکه در ذیل قصه بلاش مرقوم افتاد

۵۴۳۴

جلوس حسان بن سرح الاوسط درین پنجاه و چهار صد و سی و چهار سال بعد از بسط آدم بود

حسان پسر سرح الاوسط است که شرح مالش مرقوم افتاد چون مردم من او را اقبل آوردند حسان را بجای پدرت
 و کرد دادند و سر بر خط فرمان او نهادند چون حسان در کار سلطنت استقلال یافت قاطان پدر را یک یک بست
 آورد و کیفر کرد و همه روزگار خویش را بعدل و نصفت گذاشت در زمان او قبیل طسم و طایفه جدیس که
 از قبایل عرب اند را راضی بیا بسکون داشتند و او بن خمار مردی بود که در میان قبله جدیس برتری داشت و در میان
 آن مردم فرمان رو بود و در میان قبیل طسم مردی که او را مخلوق میامیدند و نسب و نژاد با ملوک عامله میسایند که پیشتر
 بر ایشان در قصه بنی اسرائیل گذشت حکومت میفرمود و مخلوق را چون جلالت زیاده و قوت افزون از او بود بن خمار
 هم بر طایفه جدیس غلبه یافت و حسان فرمان بردار بود که در میان بر دو قبله حکومت کند و او فرمان روا گشت و او نیز
 تا چار حجت فرمان او شد و مخلوق با قضای که بر مصلی مردی خوش و بی رحم و استود که در او بود خاصه قبیل جدیس را که کچک
 از خویش میدانت رحمت فراوان میسایند از ضار و زری زنی از قبیل جدیس که هر یک نام داشت و پدر او را نام
 میامیدند با شوهرش که ماسن نام داشت بدخونی آغاز کرد و عاقبت در میان ایشان کار برشتی کشیده از حرم
 شد و ماسن او را طلاق گشت و خواست فرزند خود را که خرد سال بود از او بگیرد هر یک بفریاد آمد و این هر دو
 نزد مخلوق حاضر شده تا در میان ایشان حکومت کند مخلوق چون سخن هر دو را اصناف فرمود و گفت این طفل را با ایستاد پر
 سپرد چه او را در او خواهد بود هر یک خان بر آورد که ای مخلوق بذا اللذنی تحکمت بیننا و وقتنته و نفا و انقضت
 شفعا و کم ائیل مینه نفع من رحمت این فرزند را فراوان برده ام و پدر مسر که از آن محتسب هیچ انگیزد
 چونست که طفل مرا با وی گذاری چنانکه از اینگونه سخن را ندوزاری و ضراعت نمود در مخلوق اثر نکرد و حکم داد تا آن
 طفل را با ماسن گذاشتند از نیروی بزرگی که در فون سخن با نیر بود بر آشت و مخلوق را فراوان بجا گشت چون خبر
 مخلوق آوردند که هر یک زبان بفتح تو گشود غضب بروی مستولی شد و آن تندر و تخر که در نهاد داشت آشکار ساختند
 داد که در کیفر که در بزرگی بر دهر که قبیل جدیس خواهد بشود پند آتش که خواهد روی شوهر پند سخت بفرمود
 آورد تا با وی قسم بستر شده مهر و شیرکان از وی بستاند و بسحکا مان بزد شوهر فرستد تا کار بسکون میرفت
 در حسان جدیس را شب زفاف نخستین وی دیدار میکرد تا نوبت ششمین شرف خوار رسید که خواهر او بود او را کرد

تاریخ التواریخ

بوفی

وقایع بعد از هبوط آدم تا هجرت

سید قبیله جدیس بودیم شوانت دفع مخلوق کرد ما چار خوا بر اورا شب زفاف برای مخلوق بردند و او با وی بخت
و تن او و از خون دشمنی الوده ساخت و آنجا بش زخت انصراف دادش چون از نزد مخلوق پروان شد
جان خود را بر تن چاک زد و سپمان خون آلوده میان قبیله جدیس آمده فریاد بر کشید و گفت **وَلَا آخِذُوا**
بِذُنُوبِ الْغَافِلِينَ ای قبیله جدیس آیا با عروسان چنین کنند جانما از شما دلیل بر روی تو
قومی نیست بطریق غیرت شوانت شد و کین از خصم شوانت جت مردم از سخنان او بشوریدند و بر آن شدند با
مصاف دهند تا هر چه تقدیر باشد پیش آید اسود گشت ای مردم عدد و عدت ما از طم کمتر باشد و ما را قدرت جنگ
بایشان نیست اگر آنچه من گویم پذیرنده باشید این کین از مخلوق باز جویم مردم در جواب گفتند حکم تراست
و اندیشه ما نیز این نیست که بر خصم ظفر جویم اسود گشت این جنگ و جوش را نهان سازیم و شی مخلوق را ضعیفیت
طلب کرده او را کیفر کنیم غمخیزه که نیز خوا بر دیگر اسود بود با برادر گشت که ایگونه مکافات و مہارات شایسته
مردان نباشد و این عار جاودانه در خاندان ما ماند باید شی بر کشید و چون مردان مصاف داد هر که ظفر کند رو باشد
اسود سخنان خوا بر او واقعی نهاد و روزی چند اسود بهشت و آنگاه مخلوق را با بزرگان قبیله طم بمیان طلب نمود
و جمعی از ابطال را برای قتل ایشان برکاشت و حکم داد اما انجاعت شمشیرهای خود را در رجه ضعیف گناه بیان کند
منفشد تا بیکام حاجت بر آوردند مع القصة مخلوق با مردم خود بمیان سخنان اسود حاضر شد و پیر کس در جای خود نشست
بنور مدتی گذشته بود که بفرموده اسود مردان مبارز بدو میدویدند و تیغها را از میان ریک بر گرفته و بر کشیدند
و مخلوق را با بزرگان طم ملازم خدمت او بود و مقول ساختند از میانه ریح بن مره فرار کرده راه مین پیش گرفت
و بجزرت حسان بن اسد آمده گشت یا آیت اللعن من از قبیله طم مردی باشم که از میان فرار کرده بین
حضرت شانه ام مخلوق را که از جانب تو حکومت میماند داشت و جمع بزرگان طم را اسود بن عمار و انما
جدیس قتل آوردند و من از میانه کریمه بجزرت تو پویم حسان از این سخن بر آشفت و گفت مردم جدیس چگونه
این جارت و طغیان ورزیدند اگر از مخلوق ظمی و جوری بدیشان رفته بود ترا و آرا آن بود که صورت حال را
با ما بنمایند تا او را کیفر کنیم نه اینکه بی فرمان بدو در تازند و برداشته ما را پست آرزو این گفت و فرمان
داد تا لشکریان فرابسم شدند و از زمین کوچ داده بسوی میان راه سپار شد چون لشخی راه به پیوندند و باخ
حسان آمده معروض داشت که مراد در میان قبیله جدیس خوا بر است که زرقانم در دو او سه روزه راه را ریک
تواند دید از این روی مردم جدیس چون از جانبی بدکان باشند او را بدیده با بی بر کارند تا اگر دشمنی بد آنجا نباشد
گذایشان را پاکانند اکنون که آن مردم بر چون تو پاوشای شوریده اند و گناشته ترا گشته اند از حفظ و عمر است
خود فرو نخواهند نشست و سه روز از آن زودتر که ایشان را در یابی بدید با تو زرقان کنی یا خسته خوار خواهند کرد
لاجرم صواب آنست که هر یک از لشکریان در حلی از پیشه قطع کرده بدست گیرند و از شام تا با ما دادان ظمی نشست
کرده صبحگاه در پس آن در سخنان آسوده باشند تا با چون شام در آید قطع نماز کنی کنند حسان او را
تختین کرد و چون سه روزه راه تمایمان افزون نماذ فرمان داد تا لشکریان در سخنان جمع کرده در پیش روی
بدانند و زرقان چون آن صورت را مشاهده کرد با مردم جدیس گفت که از در در دستنا بی مشاهده میکنیم که از این

جلد اول از کتاب اول نسخ التواریخ

پیش این صورت نذیده بودم و روز دیگر گشت آن در حمان با ما نزدیک شده است مردم می گفتند زرتا را راضی بصره
 بادید آمده که اینگونه سخن کند روز دیگر گشت آن در حمان نیک نزدیک شده و از پس آن سوار آن جنگی مردم را
 چون قضای ربانی بر سر بود این سخن را نیز وقتی نهادند و آسوده نشدند تا یک ناگاه حسان با لشکر بر سر ایشان فرود
 شده دست قفل و غارت برکشاد و مردم جدید را اسیر و دستگیر ساخت از میان آسودن غارت فرار کرده بطرف
 کریمت و اموال و اطفالش بدست لشکران افتاد از پس آن شیخ حسان زرتا را طلب داشت و گشت چون است
 که چشم تو این پیش یافته و چندین حدید البصر شد زرتا گشت از انیزوی که هرگز منگ نخورده ام و بیسج شب بی آنکه
 سر بر بچشم در کشم نغمه ام حسان گشت یکنه پانی موجب فساد تو اند شد و حکم داد تا هر دو چشمش را بر آوردند چون
 در عروق و رگهای آن کمری شد بگونه سر بر سیاه بود و حسان بعد از نظم و نسق آن اراضی بامین آمد چون مدت بغداد
 سال پادشاهی روز بزرگم تنخیر عراق عرب و اراضی عجم نمود و با لشکری بزرگ تا ارض حیره تاخت و در آنجا
 بدست برادرش عمرو گشته شد چنانکه در ذیل گفته عمر و نذ کو رخو ا بد گشت

جلوس بطریق سوس فیلیکان در مملکت مصر پنجاه و چهار صد و سی و هفت سال بعد از سقوط آدم بود

۵۴۳۷

تاریخ جهانگیری
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

بطریق سوس فیلیکان برادر فیلاتا راست که شیخ هاشم مرقوم شد بعد از برابرت سلسلت برآمد مملکت مصر را سلطان
 نافذ فرمان شد و زن بیلا متار را که کلیا پتره نام داشت بجهاد کجاک در آورد پس از روز کاری او را اطلاع گشت و دختر
 او را که از شوهر دیگر داشت و هم او را کلیا پتره میسما میدند زنی بگرفت و بکار سلطنت پرداخت از انیزوی که هرگز
 زشت خوی و جفا کار بود بزرگان مصر از دست او نفرت گرفتند و کروی باجم تشع شده خواستند او را قتل ورزند
 فیلیکان بر هسناک شد چون دفع انجاعت را قدرت نداشت ناچار از مصر کمر کشید با اراضی مغرب تاخت مردم
 مصر از پس او سلطنت را با صیح او کلیا پتره تفویض نمودند و او را پادشاهی برداشتند مدت هشت سال بطریق سوس فیلیکان
 در اطراف مملکت مصر و مغرب روزگار بردگانگاه اعداد لشکری کرده دیگر باره بصر آمد و بر بداندیشان نظم خسته
 بخت سلطنت بر شد و دشمنان بیک یک بدست آورده کینه بداد و دشمنی نیکو صورت داشت او را با گریستن که
 از بزرگان مصر بود و عهد بست تا پادشاه را در کار ملک نشوانی باشد کلیا پتره صیح او چون شد سلطنت در کاس
 خوشگوار افتاده بود به باز آمدن فیلیکان و پیوند با با گریستن رضا نمود و بدان سر شد که از فیلیکان طلاق گرفتند
 گزیند و گریستن را که داماد او بود باز بر مقول سازد و این مجال یافت تا فیلیکان دخت برای دیگر بدست چنانچه
 او بی هشت سال بود و از انجمله سی سال استقلال داشت هشت سال در اراضی مغرب بود

جلوس بر مغرب بلاش در مملکت ایران پنجاه و چهار صد و چهل سال بعد از سقوط آدم بود

۵۴۴۰

بر مغرب بلاش بن بهرام بعد از پدر لوای سلطنت بر افراخت و از کمال شجاعت و شجاعت که دشت عجم را
 لقب دادند و مکرزادگان ایرانش در تحت فرمان شدند مملکت ایران و بابل و دیار بکر مستقر حکومت او بود و اناشام
 و مصر که طعان و ضرب بلاش را با انیا کس مشاهده کرده بودند بر مغرب را مکانی تمام نهادند و رسولان بزرگان فرستاد
 او را در سلطنت درود و تحیت دادند و تهنیت گفتند مع بقصه دار الملک بر مغرب شهری بود روزی بخیر کردن سلطان
 شافت و در شکارگاه با ابوتی دو چار شده از دنبال و تاخت و آمو از پیش بدر شده در شب جمال کریمت

وقایع بعد از هبوط آدم تا هجرت

هر مر از دنبال او می شامش چون عرصه بر آید بگویم که در سوراخ فاری در کجایت هر مر از فایت مرص از هب فرود
بدان فار در رفت چون لشی راه به پمید بکافی رسید که در چهار سوی آن چهار خم نهاده بودند که بر یکدیگر بر سر خسته
زین بود و لوجی از س بر در آن کاخ منصوب بود که با خط عبری کاشته بودند که این کج خانه فریدون است
هر مر آن خمها را که آکنده از مردار بدخوشاب بود بر گرفته بر سپاهیان قسمت کرد و مردم را از خود شاد کام
مدت سلطنت او در آیران نوزده سال بود و بلده قادیسیه و نروان از بناهای او است

۵۴۴۳

ظهور اقلیدس ثانی پنجاه و چهار صد و چهل و سه سال بعد از هبوط آدم تا بود

۵۴۴۴

اقلیدس نام دوتن از حکماست نخستین اقلیدس صوری است که شرح حال او مرقوم افتاد و آن دیگر اقلیدس یونانی است
که وی نیز بر شای اقلیدس صوری رفته و بتفصیل معارف و اکتساب سعانی از کتب مصنفاست او نموده و در
روزگار خود را در تحصیل علوم بندس و نجوم پایان برده و کلمات اقلیدس صوری را با شاکردان خود تعلیم نمود

چند آنکه در علوم ریاضی در همه اراضی یونان مشهور گشت

۵۴۴۵

ظهور ابرخس حکیم بابلی پنجاه و چهار صد و چهل و پنج سال بعد از هبوط آدم تا بود

۵۴۴۶

ابرخس از جمله حکمای کلدانی است و در اراضی بابلی تربیت یافته و در روزگار خویش را بتحصیل علوم ریاضی برده و در علم رصد
و هیات و نجوم و احکام دستی قوی داشته و آلات و عمل رصد را میگردانست چند آنکه بطلمیوس یونانی در اعمال خود
و آن رصدنا که کرده سخنان او را معتقدانست و در کتاب محبیطی یاد از وی فراوان فرموده و جنابش را اعظم بزرگوار
شمرده و ستایش نموده و کتاب ابرار انجوم در معرفت دول و مل و ملام از مصنفاست او است و آن کتاب را
بلسان عرب ترجمه نموده اند

۵۴۴۷

جلوس کلیان چند در مملکت هندوستان پنجاه و چهار صد و چهل و هفت سال بعد از هبوط آدم تا بود

۵۴۴۸

کلیان چند پس چون است که شرح حالش گفته شد و او از میان پست و در بگونه جلالت و جلالت افزون داشت
لاجرم بعد از پدر در مملکت هندوستان نافذ فرمان گشت و برادران را در تحت حکومت خویش بداشت و آنگاه
که کار سلطنت با وی راست گشت دست تقدی از آستین بر آورد و پموجی با هر کس در آویخت و خون مردم
پیکناه همی بر ریخت و با هر کس کمان یکد و دینار زر داشتی او را با بهتانی آلوده کرده آن زر از وی بگری و از بر
زیاده طلبی خراج رعیت را آماج هزار شکنجه و عذاب فرمودی چون مدتی بسنگونه روز گذاشت دارالملک قنوج
روی بویرانی نهاد چنانکه جز معدودی از مردم در پای تخت نماند خلق بهر سوی پراکنده شدند و پشت با حضرت پادشاه
دو دند از این روی مملکت هند پر آشوب گشت و در اطراف و جوانب زمین داران و راجگان مر از فرمان کلیان چند
بر تافتند و خود حکومت مملکت خویش پر دهنشند از جمله راجه بکر اجیت بود که از میان قوم پوار سر بر کشید و
او در غنودان جوانی و روزگار شباب سالها در جائه ضرور دیشی زیستن داشت و با درویشان بساحت بلاد
و امصار مشغول بود و در صحبت ایشان متحمل ریاضات شاقه میگشت از این روی مردم هندوستان در حق او سخنان
عجیب طرز داده اند و بنا برده اند از جمله گویند چون پنجاه ساله شد با سردش سمانی قدم در بادیه سپاه بگری گشت
و چون قهیر رتانی آن بود که درجه حکمرانی در باد مردم را از چنگ جور و اعتساف رمانی بخشید در روزگار ری بک

جلد اول از کتاب اول تاریخ التواریخ

بر تمامت مملکت نبرد اوله و مالوه فخریه است. و در بلاد امصار آن اراضی حکومت یافت و دست انفصال و احسان برکشود
 و کار بهی بعدل و نصفت کرد چنانکه در مملکت وی بچکاری بکوی باختر اف و اعتراف میرفت و عهدیه مردم نم است که او را
 پرون از عالم مردم دنیا بوده چنانکه آنچه در خاطر وی ظاهر میگشت بی تصور بظهور می پوست و بر پر از بود و زبان و نشت
 و زیاده مملکت و شبانگاه واقع میشد با دادان بی زیاده و نقصان در ضمیر او کشف میگشت و با اینکه سلطان مقدر بود
 از یردستان برادرانه دوست و بهر استان شدی و در کاشانه خود هر کوزه کلینی و حصیری از حطام دنیوی نداشتی و در زبان
 حکومت خویش قلعه دار را بنیان کرده برای سکونت اختیار فرمود و بلده او پهن را او عمارت کرد و در او پهن تنه
 هم کمال را بساحت و بر بهمان وجوگیان را در آنجا جای داده برای هر کس مرسومی جداگانه مقرر داشت تا در عبادت
 و پرستش نهادم و او شان بچگونه نقصان نپسند و خود نیز ایام خویش را در پرستش خداوند و پرستش حال خلق موقوف
 داشت و مردم بندگانهای غیب و روایات غریب درباره او بر طرازیده و بر نگاشته اند بچگونه چون دولت بود
 بخت یکی از زمین داران دکن که او را سالیان می کشید با لشکری آراسته بغرم تنجیر اراضی مالوه پرون نخت
 در اجه بکر باجیت نیز مردم خود را فراسم کرده با استقبال جنگ او کوچ داده در کنار دریای نریده بر دوش کرباهم
 دو چار شدند و جنگند اشد بعد از کیر و دار فر او ان سال با بن غلبه یافت و راجه بکر باجیت در حرکت بقول
 کشت و مملکت مالوه از پس وی مدت ها رو بویرانی داشت و فرما کند آری لایق بدانجا راه نکرده تا زمام دولت بدست
 بهوج افتاد چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد بچگونه مردم هند چون راجه بکر باجیت را بزرگوار میداشتند تا بیخ سال
 ماه خود را از زمین وفات او نهادند و در نامه ثبت کردند

۵۴۵۹

جلوس نرسی بن بلاش در مملکت ایران پنجاه و چهار صد و پنجاه و نه سال بعد از مبوط آدم بود

میرزا

نرسی بن بلاش چون برادرش بر فرزندش بسری فانی بر تخت جهان بانی برآمد و بر مملکت ایران و بابل و دیار بکر
 فرمانروا گشت و مکرزادگان ایرانش سرخط فرمان نهادند و اولاد منستیا که ایشانرا حشونانی گویند چنانکه گویند
 شد پس نوز در پست تقدس حکومت داشتند و از آن روز که بلاش با ایتیا کس مصاف داد با ملوک ایران اظهار
 عقیدت میکردند و ایشانرا پشتوان خویش میدانند لاجرم چون خبر جلوس نرسی با ایشان رسید نامه از دست
 و صفایت رسولی چند فرستاده او را تهنیت گفتند و پیشگی در خور حضرت وی انفاذ داشتند بچگونه نرسی بدست
 چهل سال در مملکت ایران بعدل و نصفت پادشاهی کرده و تخت ز چنان بدر برد

۵۴۶۰

جلوس جودی در مملکت چین پنجاه و چهار صد و شصت سال بعد از مبوط آدم علیه السلام بود

میرزا

از این پیش بدان اشارت شد که جودی با پسر بزرگتر خود لیوانگت بنیرنگت یکی از امرای درگاه و سحر او عرضه بپاک
 شدند در این وقت خواتونی که لیوانگت در سرای داشت حامله بود قاتلان لیوانگت او را حبس کردند تا اگر پسری آرد
 بکشند تا مهرداد از زنی کلان شود و خون پدر باز جود آید چون او بار نهاد پسری آورد و از پیم دشمنان او را نهان
 بسرای نانوانی فرستاده و خری که بسم در آن روز متولد شده بود آورده در کنار خود باز داشت لاجرم دشمنان
 از وی ایمن شده فرزند کوچکتر جودی جودی را که در قتل برادر و پدر با ایشان بدست و بهر استان بود بر تخت سلطنت
 نشاندند و گفتند در خور پادشاهی تو بوده و از این روی که جودی در حق تو جور فرموده و لیوانگت را بولایت عهدت رسانیدند

وقایع بعد از بسبوط آدم تا هجرت

روزگار مکنات عمل در کنارش نهاد و با بخله مدت یزده سال جودی در مملکت چین حکمرانی کرده و از سرانیانی پرویش

۵۴۶۲

ظهور ساو و دو سیوس حکیم پنجاه و چهار صد و شصت و دو سال بعد از بسبوط آدم تم بود

ساو و دو سیوس از جمله حکمای اراضی یونان است که کتب فضیله و اکتساب معارف از کلمات اقلیدس صوری نمود

و در علم هند و فنون ریاضی بکمال رسیده و طالبان علم را با فادات خویش خرم و خرسند داشته چنانکه دانایان آن مملکت متفق الحکمه گفتند که بعد از اقلیدس هیچکس را در فنون هند و ریاضی مانند ساو و دو سیوس خاطر روشن و دل دانا نبود

تخت جزیره سرس دست لکروم پنجاه و چهار صد و شصت و هشت سال بعد از بسبوط آدم تم بود

بعد از ضعف دولت کرج مردم روم از جنگ و جوش آسوده خاطر شدند و هر روز برای تسخیر مملکتی میان استوا کردند در این وقت برای تسخیر مملکت یونان عزیمت کرده بکلم امرای شورخانه لشکری نامحصور فرستادند که کشتنهای جنگی در آب رانده بر سر جزیره سرس که یکی از جزایر یونان است بنا شدند و با غلبه و یورش آرای آن جزیره را فرو گرفتند و از این هنگام فرما گذار سرس از دولت روم منسوب گشت و آن مملکت ضمیمه دولت روم شد و قبایل سرس که به اشکال زدنینی نامیده میشدند همیشه فرمان بردار دولت روم بودند

۵۴۷۲

جلوس سوندی در مملکت چین پنجاه و چهار صد و هشتاد و دو سال بعد از بسبوط آدم تم بود

سوندی پسر لوانگ است مرقوم دهمینم که اورا بنحانه ناوانی بهبانی فرستادند و او در مدت سلطنت جودی پنهان بود و فراد خویش را نیز پنهان است از این روی پشاکردی دکان ناوانی مشغول بود آنگاه که جودی رحش از جهان در بر داد و سوندی بزرگان چین را از حال فرزندانگی داد مردم بگروه شده بر فرزند او را از دکان ناوانی باز آورده تحت سلطنت جای دادند و خورد و بزرگ امر و نسی اورا کردن نهادند و در روزگار دولت او مردم با

نفت و فراخی معیشت بودند و مدت سلطنت او در مملکت چین و ناصین وقت و حیات و خجالت بود

۵۴۷۵

جلوس بلیوس نیش در مملکت مصر پنجاه و چهار صد و هشتاد و پنج سال بعد از بسبوط آدم تم بود

همانا بلیوس نیش پسر ایزد از فینکان در بجهان بانی یافت و مملکت مصر را فرو گرفت و کلیا پتره مادر نیش که بیضغ فینکان بود چنانکه مرقوم افاد پسته در زمان فینکان بدان سر بود که از شوهر طلاق گرفته خواهر کوچکتر خود سلین را بدو دهد و بجای خویش نشاند از این روی که بعد از سلطنت کلیا پتره و آمدن شوهرش دیگر باره بصر چنانکه گفتیم صحبت ایشان با هم موافق نباشد افاد انا این معنی صورت نسبت و سلین بیچنان نیش سلطنت یافت کلیا پتره خواهر را با فرزند خود نیش تقدست و برادر کوچکترش را که آنگند نام داشت بر ا حکومت جزیره نیش فرستاد و هر روز در تقویت او سعی کوشید و بر قدرت و کمند او افزود و چون در این باب مبالغه بکمال برد نیش از مادر برنجید و کشت که ایگونه که تو رعایت آنگند ز کنی زود باشد که مملکت مصر فرو گیرد و مرا از سلطنت خلع فرماید کلیا پتره سخن اورا وقتی نهاد و همچنان بنظم و نسق کار برادر مشغول بود از این عاقبه الامرد میان مادر و پسر کار بنام زد و کشید و کلیا پتره جسی را با خود متفق ساخته بر سپهر حبت و اورا از مصر انخراج فرمود و خواهر خود سلین را از سر باز گرفته بجانه کنج اقیانوس گریختن که یکی از بزرگان مملکت بود در آورد و سلین از نیش فرزند می داشت که اورا آو نیش نیامیدند و نیش هشت و شش سال در ارض مصر بود

کتاب تاریخ جهان
جلد اول
فصل اول
در بیان تاریخ چین
در بیان تاریخ چین
در بیان تاریخ چین

در بیان تاریخ چین
در بیان تاریخ چین
در بیان تاریخ چین

در بیان تاریخ چین
در بیان تاریخ چین
در بیان تاریخ چین

جلد اول از کتاب قول نامح التواریخ

یکریخت تاریخ از جهان بدر برد و مدت استیلا و سلطنت او در مصر ده سال بود
سر کنسلی مریس در دولت روم پنجاه و چهار صد و هشتاد و یکسال بعد از بسبوط آدم بود

۵۴۶۱

در این صحنه که در این صحنه
در این صحنه که در این صحنه

در این صحنه که در این صحنه
در این صحنه که در این صحنه

بعد از آنکه دولت روم بر جزیره سرس غلبه جسته لشکری بسوی مغرب نامور داشتند تا از دریای عبور کرده بمار
نرسیدند که یکی از ممالک مغرب است آمدند و اطراف نو میدار افرو کردند و فرستادند که در آن مملکت از جانب
دولت که هیچ همیشه حکومت داشت سر در خط بندگی گذاشت و متعهد دولت روم گشت و مردم که ترجیح در این وقت
چنان ضعیف بودند که قوت مدافعند اشکند و خود نیز خراج گذارد دولت روم بودند بعد از این واقعه قبایل
سیمبری و تاتانی از جانب شمال اراضی یورپ از میان درختستان و پشتهامپرون شده با هم متحد گشتند چنانکه
سیصد هزار مرد مبارز در میان ایشان گرد آمد و بازن و فرزند کوچ داده غریمت مملکت ایتالیا کردند
تا آن اراضی را سر کرده در آن مملکت سکون اختیار کنند و در بلاد و امصار آن ممالک با خصب نعمت زیتین نمایند و
نخست مملکت فرانسه در آمده اسوال و انتقال نامی آن اراضی را جنب و غارت بردند و بر جمع بلاد و امصار غلبه جسته
و سپاهی که از دولت روم نامور بجز و حرمت فرانسه بودند گشتند پس آن ملک ایتالیا نمودند چون این خبر روم رسید
با اینکه در دولت روم معتز بود که چون سر کنسلی را مغزول کنند تا ده سال بر سر عمل نتوانند آورد و مریس را که مغزول
بود قبل از انقضای آن مدت باز بر کنسلی منصوب نمودند تا دفع قبیل سیمبری و تاتانی کنند و او مردی شجاع و دلور
بود با بکل مریس چون حکومت یافت فرمان داد تا لشکری روم گرد شده عددی نامحور فر هم ساخت و از آن
الملک روم کوچ داده بر مد خاک ایتالیا آمد و از آنجا شتاب سحاب و صبا بدمان کوه الف بر آمد و با مردم سیمبر
و تاتانی دوچار شده جنگ در انداخت و آنروز تا پگاه برد و لشکر از یکدیگر گشتند و بیچیک را نظر نمودند تا مگاه
برد و کوه دست از جنگ باز داشتند تا مگاه خود شدند و روز دیگر نیز تا شام مصاف دادند و روز نهم از باد امان
نیز آتش مقابل بر افروخت و در این کرت دوشب و دور روز پویه جنگ همی کردند در این جنگ شش و بیست و یک پادشاه
مردم تاتانی با صد و پنجاه هزار تن از مردم او اسیر و کتیکر مریس گشتند تا طایفه سیمبری همچنان مردانه بکوشیدند و از کوه
الف باراضی ایتالیا در آمده و برای مریس دیگر آن نیرو نمانده بود که ایشان را منع تواند کرد در این وقت کاتولس کنسلی
اول روم بود از راه بر سیدم او را امرای شورتخانه بالشکری آراسته از خای مریس نامور داشتند که اگر کار
صعب پیش آید بتوان او باشد با بکل کاتولس چون از صورت حال و قوف یافت بر سر راه قبایل سیمبری جنگ به پستی
و مردم آن قبایل دلیری کرده با او مصاف دادند و لشکر او را شکست داده پراکنده ساختند و بعضی از بلاد و امصار
ایتالیا را افرو کرده پاسودند تا دفع کوه فلی راه کنند

۵۴۶۲

ظهور از سیدس حکیم پنجاه و چهار صد و هشتاد و دو سال بعد از بسبوط آدم بود

از سیدس از حکای یونان است آنگاه که بگذر شد و تمیز رسید و کب بعضی از معارف نمود با اراضی مصر شتافت
و اخذ علوم هند از حکای مصر نمود چنانکه علمای مصر او را در این فن شریف بر جمع حکای تفضیل مینا و ند و او را در علوم
ریاضی و هندسه مضغفات بسیار است مانند کتاب مسیح در دایره و کتاب مساحت دایره و کتاب کوه و سطوح
و کتاب نریح دایره و کتاب دایره متانسه و کتاب مثلثات و کتاب خطوط متوازیه و کتاب خواص مثلثات و کتاب

۵۴۶۳

در این صحنه که در این صحنه
در این صحنه که در این صحنه

نمودند

وقایع بعد از بسبوط آدم تا هجرت

ماخوذات در اصول بندنه مفروضات و رساله در خواص مثلثات قائمه الزویه و ایات کتاب آلات آب که کشتی خدا بآن قوت
 و کثرت آب آگاه گردند باز و آید و نماید آن دو اوساحت کرده ارض کرده و چنان یافته که در جزه فلکی هست و در و سنگ
 و بسع فرسنگ است که بر فرسنگ سه میل باشد و هر میل چهار هزار ذرع و هر ذرع بیست و چهار ابع و هر ابع بیست و پنج
 که پهلوی هم نهند و آن جو متعارف بود که بسیار بزرگ و نه کوچک باشد با جمله چون ارشیدس در مملکت مصر نامور
 گشت مردم آن بلده بنزدوی آمده شکایت نمودند که آب نیل چون طغیان کند بیشتر از اراضی و دیده و قریه ما را
 محو سازد و راه تر دبر ما به بندد چنانکه شو اینم بزراع خویش شدارشیدس برای چاره این کار از مصر برودن شده
 بدان اراضی آمد که آب نیل هنگام طغیان بدانجا نرسیدی پس مقدار بر آمدن آب را بدانت و ستد تا
 سدید و محکم در بحری و ممر آب بر آورد و از قریهها بقریهها جسرها و پلها بست تا کار بر عبور کنندگان سهل باشد و از بسبب
 بسیار از اراضی آن حدود که در خور زراعت بود و بسبب طغیان آب کس بگردان نیکشت محل خراست و زراعت
 لاجرم بعضی از آن اراضی را موقوف داشتند که دخل آن مخصوص خرج تعمیر سد ها و جسر ها باشد تا کون آن جسر ها و قنطرة
 بجاست و دخل و خرج آن اراضی موقوفه دقری جدا گانه دارد که بزرگان مصر هر سال بدان قانون عمل فرمایند

۵۴۸۵

جلوس کنند در مملکت مصر پنج هزار و چهار صد و شصت و پنج سال بعد از بسبوط آدم تا بود

چون کلیا پتره فرزند خود قیصرش را از مصر اخراج نمود برادر خود الکندر را آورده سلطنت بر نشاند و مردم مصر را
 با طاعت و انقیاد او باز داشت و الکندر دست جو و احسان از استین بر آورده اعیان و اشراف مملکت
 از خود امیدوار ساخت و در کمال استقلال و استبداد بکار سلطنت پرداخت مادر کلیا پتره که با در الکندر زیاده
 و بم کلیا پتره نام داشت چنانکه در ذیل قصه نیکان مذکور گشت در این وقت او را برادرش زاده خود کیتیرش دل بسوخت و در خور خود
 کلیا پتره را بمی ملامت کرد که چرا فرزند خویش کیتیرش را از خانه خود اخراج نمودی و بگوه و پاپان آواره ساختی و کیتیرش
 بجای او گذاشتی همان جزیره سپرس الکندر را کافی بود چرا اینچنین ظلم با فرزند و او داشتی الکندر چون این سخنان را
 شنید چم کرد که سباده کلیا پتره خواهر او سخنان مادر را بنپذیرد و در سلطنت او اختلالی واقع شود پس شیخ بر کشیده
 آن کلیا پتره را که مادرش بود مغمول ساخت و مردم مصر چون این خبر شنیدند گفتند که سندر که با ما در خود این کند بگردد
 چه خواهد کرد پس مجتمع شده بشوریدند تا او را بغفل آوردند الکندر را چار شده از مصر فرار کرد و روزی چند بر نیامد که در آنجا

پاپان بی سپر اجل گشت و مدت سلطنت او در مصر نوزده سال بود

۵۴۹۵

وفات دیشلم حکیم در هندوستان پنج هزار و چهار صد و نود و پنج سال بعد از بسبوط آدم تا بود

در ذیل احوال کلیان چند مرقوم شد که در زمان سلطنت او کار هندوستان آشفته گشت و بر کس از زمین داران هند
 حکومتی جدا گانه بدست گردانند را بجهت بکرباجیت که بر اراضی نهر الوال و الوه بخدمت و دیگر دیشلم حکیم بود که بر
 از اراضی هندوستان نماند فرمان گشت و بمید پای بر همین یکی از دانشوران جوکیان بود که در حضرت دیشلم
 روز یکصد است و چون دیشلم در بجهت حکومت یافت کتابی در حکمت عملی برای وی نگاشت که سخنان آنرا در حکومت
 بکار بندد و دیشلم آن کتاب را چون بکج نهفته میداشت و پس از وی بدست اولاد او احاد او بود تا چون
 نوشیروان که ذکر حالش در جای خود خواهد شد در مملکت ایران سلطنت یافت و محاسن آن کتاب را اصفا فرمود

جلد اول از کتاب اول تاریخ التواریخ

یکتن از حکمای درگاه رانامور ساخته بهند و ستان رفت و آن کتاب را بفارسی ترجمه کرده بحضرت وی آورد و آن کتاب
همچنان در میان سلاطین مجسم بود تا دولت پشت بدیشان کرد و نوبت حکومت به ابو جعفر منصور عباسی رسید و فرما
داد تا ابو الحسن عبدالقادر بن متغی آن کلمات را از فارسی بزبان عرب ترجمانی کرد و پس زوی ابو الحسن نصر بن احمد ساجان
فرمود تا دیگر باره از عربی بفارسی آوردند و استاد درودکی که یکی از شعراى حضرت بود آنرا بنظم آورد و پس از وی بهرام
شاه که نسب بسطان محمود غزنوی میسر فرمود تا ابو المعالی محمد بن عبد الحمید از نسخ این متغی پارسی ترجمه کرد و نام آن
کلید و دنده شد انگاه ملا حسین کاشفی کلمات ابو المعالی را بلفظی سهل تر بیان فرمود چنانکه اکنون در میان است
و به انوار السیسی مشهور بود با بجز ذکر حال بعضی از حکمای هند چون شاکونی و جز آنرا بر یک درجای خود مرقوم داریم
اکنون در ذیل قصه دهشلم ذکر اختلاف عقاید متقدمین حکمای هند و پروان ایشان مذکور میشود معلوم باد که ایشان
بیشتر فرقه اندا اول میمانس که ایش ترا سارتگان گویند دو تم و بدایتیان سیم ساکنیان چهارم شاکتیا پنجم شینوان
ششم جاروا یکی نهم ترکش شتره ششم بوده و بر یکت از این گروه بردنی حسد اکا ناند اما نخستین که سارتگانند
کویند عالم قائم بود موجود حقیقی و محکوم حکم اوست و از خیر و شر آنچه بر مخلوقات وارد میشود نتیجه اعمال و اقوال ایشان
و بیح عمل بی کفر نباشد و گویند بر ساجلی است خانی بشیاد بشن فرشته است کنه بان و حافظ چیزها و همیشه که او را
همادینوز گویند فرشته است که بسینه را اویران کند و ایشان بواسطه اعمال ستوده این رتبت یافته اند
و بر ساجلی نیروی عبادت و طاعت خود عالم را پدیدار کرد چنانکه پید که بعقیده هندوان کتاب آسمانی است بدین سخن
گوایی دهد و گویند هر مرتبه از مرتبه ملکی مر بون یکی از اعمال صالحه است و چون نفس ناطقه بنانی با جو ایر ملکوتی هم گویا
تواند شد که بلکات پسندیده ادراک یکی از آن مناسب رفیع کند مثلاً یکی از ارواح که شایسته مقام بر ساجلی شود
ممکن است که چون نوبت بر پا نهایت شد حکومت خود با وی گذارد و گویند جهان را بدایت و نهایت نیست و خداوند
از عبادات بندگان استغنی است پس نتیجه اعمال عاید بندگان شود و گویند نخستین خداوند پر کرت را که چهار
از طبیعت است خلق کرد بر چهارده کوزه خلقت نخت کرد ارض است و فوق زمین آبت و بالای آن آتش و
بر زیر آتش بود بر ترانه بود آسانست و فرازان آهنگار باشد یعنی انانیت و خودی و بالاتر از ان مهنت است
یعنی ماده و آن ده برابر فرودن خویش است و انرا پر کرت که طبیعت باشد اطاطه کرده و مرد عارف این جملها
بر در اند و بالا رود و بر زمین دانا شود پس با آب طعم در یابد و با آتش ادراک صورت کند و با باد بودنی را از سر و خشک
باز داند و با آسمان ادراک صوت فریاد پس بود در ک صوت و لمس است و در اجسام بگونه روح باشد و قوت حواس
از دست طبیعت آتش در ک صوت و لمس و صورت است و بیح آب در ک صوت و لمس و صورت و ذوق
کند و طبیعت زمین ادراک صوت و لمس و صورت و طعم و شنیدنی نماید از جمله چهارده مرتبه مخلوقی هفت مرتبه با
بدن حق یعنی از کربالای او آمد و هفت دیگر از کربفرود انانیت است پس بگونه اول بود لوک که زمین و زمینیان باشد و آن
کرکاه حق است دهم بنور او که ن بود سیم سور لوک دل باشد چهارم عد لوک سینه بود پنجم جن لوک و آن
کلوا باشد ششم پتو لوک که پشانی را خوانند هفتم ست لوک و آن تارک مرست و آن هشت که از کرکاه بریر بود
اول اتل لوک و آن کردگاه و معتقد است دو تم تبل لوک و آن ران است سیم سوتل لوک و آن زانو باشد چهارم

وقایع بعد از هبوط آدم تا هجرت

ملائک لوک و آن ساقی پای است پنجم مهمل لوک و آن کعب است ششم رسامل لوک و آن روی پاست هفتم پمال لوک
و آن کف پای حق است این برسم تفصیل است و بطریق اجمال گویند بر لوک کف پای حق است و به نور لوک ناف بود و لوک
تارک سرو گویند نخست حق زمان آفرید و از زمان طبیعت با دید آورد و از طبیعت تازه موجود شد و از ماده سه سنگا
و چودیاث که عبارت از ساکت و راجس و تاس است و آن قوه عقلی و شهوت و غضب باشد پس از آن از راجس
که قوه شهوت است جواس پدید آمد و از ساکت ارباب طبایع و خواص موجود شد و از تاس قوای ظاهری
عیان گشت و از این پنج آسمان و هو و آتش و آب و خاک ظاهر شد و بهم از آن طبیعت بشن و برهما همیشه که فرشته
معظم اند آشکار گشت و از قوه خالقیت برهما پشت برهای دیگر موجود شد و مراتب روحانی و جسمانی و علوی و سفلی
و جمادی و نباتی و حیوانی و انسانی شدند و بعضی از ایشان گویند حق عبارت از زمان و عمل طبیعت است و بعضی گویند
ایشان آلات حق اند و بعضی از ایشان حق را نوری دانند روشن و جسمانی و لابس اجساد و بعضی نوری دانند
مبرا از جسمانیت و طول و مکان و پدید آورنده موجودات و بعضی گویند حق خود را در مایای عدمانی اجرام
علوی و سفلی مشاهده میکند و در کتاب بها کوه مسطور است که حضرت حق بی ضد و نداست و وصول بحضرت او
بقلع و قمع غضب و شهوت و عزل جواس میسر شود و بعضی گویند وجود حق صرفیت بر بنج نام دارد یعنی پرک باشد
و آن ذات از جهات شخصی را آفرید و برهما نام نهاد و او را کسبیه آفرینش ساخت و باقی موجودات را برهما
موجود ساخت و همچنان آن ذات بخشش جلوه کرد تا او تار که عبارت از رعیتناست و ظهورات است موجود شد
و آنچه برهما آفرید بشن محاطت کرد و هماد یور ابر اینکشت تا چون برجا خواهد آفریده خود را باطن برد بر اندازد و او
سازد و عالم بدین سه نظام یافت و در ذیل او تار که عبارت از رعیتناست سخانی چند بر مزر گویند که صلاحیت کارش
ندارد و گویند ممکن را بدار الملک و جوب راه نباشد و آفرید کار را از آن بر تراست که آفریده بدوره گذ پس بندگان بشر
بندگی مکلف اند و بر خداوند واجب است که از حضرت اطلاق نزول فرموده در هر نوعی از مخلوقات ظهور فرماید و این
گروه از برهما خالقیت قصد کنند و از بشن کل خو اینند و او تار را پر تو ذات بشن دانند و هماد یو اشارت است
به طبیعت عنصری و گروهی از اینطایفه بر طبقه پرستش فرشته کنند و آن فرشته را خدا دانند و جز آنرا مخلوق شمارند
پس بعضی ما این را خدا دانند و گروهی هماد یور او جمعی دیوتها و دیوتا ترا و برهم ایشان چهار بید چهار کتاب
آسمانی است و اینکه بر فرشته را از خدا جدا ندانند اشارت بدان است که حق در مظا هر متعدده ظهور مخلوق دارد
و از ذره تا خورشید همه بین ذات مقدس است و گویند اکت شخصی مراض بود که اکنون ساره سبیل است
و او تمام آبهار را بدو کف جمع کرده بخورد و چون او از قطب جنوبی بگردد و طالع شود بر آب که آسمان بریده
خسکت شود چنانکه گفته اند اذ اطلع کسبیل قطع السبیل و گویند هماد یو فرشته ایست ژولیده سوی با چشم که آتش
و ماه و آتش است پنج سردار در ماری حایل کرده و جان از چرم فیل پوشیده و عدد فرشتگان سی و سه است
که هر کوه صدک است و هر یک صد هزار و فرشتگان را از زمان روحانیه باشد و فرزندان روحانی از ایشان
وجود آید و گویند ارواح انسانی فروغ ذات حق است و چون خدا را بشناسند بیدار گردند پس آنا که خود
و خدا را بشناسند و عمل صالح دارند بهشت برند و چون مژد عمل شنی شود باز عالم سفلی فرستد و گویند اعمال

جلد اول از کتاب اول ناسخ التواریخ

نیز ثواب و محاب باشد و کونید جمعی که برای دنیا عبادت میکنند در جهان دیگر براد و پیش خواهند رسیده و کونید بکاران دنیا
بصورتی شرو و کرک و حشرات الارض و معادن و نباتات مکانات یا بند و چون بغایت گناه کار باشند بدو نفع برسد
در خوردن گیاه رنجوری کشیده باز بدین جهان آیند و بعقیده ایشان بهشت را پادشاهی است که او را اندر کونید و هر که بیک
امید کند با احوال معین اندر تو اندیشد و امید یعنی قربانی کردن است اما محققین ایشان را امید نفعی خاطر خواهند و نزد ایشان
ملکه بشوت و غضب و کرسکی و تشکی بطلا باشد و حصول غذای ایشان از انبخره و او ذخیره خیرات و مبرات مردم است و عورت
ایشان آب زندگی و کونید ستارگان پرینر کاران بوده اند که از جهان عنصری بسوات برآمدند و نام ایشان و پدران
ایشان را در کتب خود ثبت کرده اند چنانکه قمر را پسر اتری عابد دانند و قس می زند او کونید غاصر پنج است و پنجم را کاه
خوانند و حوام ایشان اکاس را آسمان دانند و خواص از اکاس فلاح خواهند و بعضی از عجلای ایشان اکاس را
دانند و کونید آسمان موجودیت و مدار کواکب بر باد است و کونید بر فراز زمین کوهی است از زرزسرخ که مکان ملائکه
در آن است و کواکب گرد آن دور میکنند و کونید راس و ذنب دو حضرت اند که آب زندگی خوردند و بشن بگشت
آفتاب ز ماه ایشان را بجزیه که آنرا چکر خوانند زد و بضر بچکر گلوی بر دو شکافه شد و بدین کینه راس را بسخورد
و ذنب آفتاب را و گلوی بر دو شکافه است پس چون بدان فرو بردند از شکاف گلوی پروان آیند و کونید بر چادر است
که آنرا است کونید و بشن در جانی که بکنند خوانند و مکان معاد بود که کوهی سیمین است که کیلاس نام دارد و کونید ستارگان
ثواب موجودیت و انیان که پنی کوارهای زمین اند که شبانگاه برای اهل بهشت گذارند و کونید تیر اعظم برترین قرن
و از آن بزرگتر موجودی نیست و بشن و بر چادر معاد یور افروغ و مظهر او خوانند و کونید آنحضرت است که بدین اسامی نشسته
موسوم است و کونید زمین پوست را کسی بود و راکس عبارت از حضرت است او را بکشید و پوستش را بکتر و ندجبال
اسخوان او است و میاه خون او در رخسار و نبات موی او بند و کونید حق جسم بزرگی است و موجودات در کلم او بند
و نزد حکمای بنده زمان جوهر است قائم بذات مجرد از ماده که قابل عدم نیست و ایشان بت پرستانند اما نه نیست
که بت را خدا دانند بلکه پیکر بادیان و پیشوایان دین خود را شپه ساخته قبله گذارند و این طبقات مشرعه بند و بند
و کونید زادن دو باشد نخست آنکه از مادر زاید دوم روزی که زنا ر بند و رسم دین گیرد و زنا ر رشته است از کیه
مخصوص که در سال پنجم بر کمر اطفال بندند و در شانزده سالگی پسر از زن دیند و این روش بر همین است و در کیش
چتری در سال یازدهم زنا ر بندند و بقال در دو از هیم بندند و پس از زنا ر بستن بخل را بدستان فرستند و برین
باید پنجم بول کردن و بغایت شدن زنا ر را بکوشش خود استوار کند و رو بشمال رود و شب رو بجنوب رود و
طهارت بیکو کند و در جای طاهر وضو کند و چنان نشیند که دست بریزد و نو باشد و رو بجنوب شمال یا مشرق کند و او
خواند و در این هنگام برین آن مقدار آب پاک بی جناب برداشته بخورد که تا سینها او تر شود و چتری تا کلو تر کند
و بقال دهان ترکند و اطفال و عورات لب ترکند و بعد از آن در آب فرو شوذ انگاه ادعیه خوانان چند کورت بر سر خود
آب باشد و پنی را فرو گیرند چنانکه راه آمد و شد قرض بسته شود و بعضی از ادعیه که وارد است بخوانند و هر روز با دعا و
زوال آفتاب و شامگاه عبادت کنند و غسل کنند و از برای پدر و مادر و شیخ و اتا و سجد کنند و آتش در پیش
روی برافروزند و نام خود را در سجده با و از بلند بگویند که منکة فلانم شمارا برای عظیم نماز میکنم و از ایشان دعای غفر بکنند

وقایع بعد از بسط آدم تا هجرت

و بعد و والده نیز از واجبات است آنگاه بخدمت استادش تابد و اگر استاد او شاگرد بود و در پیش باشد شاگرد باید بدین روش
 و بعد معاش خود و استاد را فراهم کند و در سفره باید از یکجا سیر نخورد بلکه از هر گوشه یکدیگر چیزی بچورد و طعام بازمانده نخورد
 مگر آنکه از استاد خود باشد و دروغ گوید و زشت و تلخ نغزاید و با زمان بسیم بستر نشود تا هنگام زن کردن غسل نخورد
 و بر سر بچشم کشد و خطر بآب نطلاند و هنگام فرو شدن و بر آمدن نظر بر آفتاب نمیکند و بر همین باند تلاوت هر چهار
 بید کند چون مجموع آن ممکن نیست بر بعضی اشکاک کرده اند بید اول را رکن وید گویند و آن در شناسائی حق و صفاست
 او در راه سلوک و حیات و موت است دو تم یجروید است و آن قواعد مذہب و ملت و رسوم و جب است تیم نام است
 و آن در علم کبستی است و تلاوت اشباح هر چهار پدیدان آهنگها و نغمات بنده است چهارم اترود و بدو در آن
 روش کانداری و ادعیه است که هنگام برابر شدن با دشمن و تیر انداختن با اعدا باید خواند گویند اگر کسی با آن
 و ادعیه تیر اندازد آن یک تیر صد تیر شود که بعضی شکل بر آتش و برخی بر باد و طوفان و غبار و باران و سنگ و خشت است
 و بعضی بصورت دوان و دزدگان شود که پر دلان از آن بترسند و بسیار امور غریبه و آثار عجیبه اشکار کرد و این
 علم را اترود یا خوانند که این بحر با و افسونها در آن مذکور است و در نزد ایشان زن تواند از شوهر بکشد
 و زن دیگری شود یا شوهرش ببرد شوهر دیگر کند و میتواند شوهر از ن بدد و زنی با دیگری صحبت کند و فرزند
 آرد و میتواند چند تن که بدین اندیک زن بچیزند و اگر بعد از مردن شوهر زن سستی شود گناهان او و شوهر او نیز
 کرد و اگر شوهرش در دنیا باشد او را بکشند و بر زن که سستی شود دیگر نوشت بدینا باید و چون
 بدین دیگر بدینا آید مرد باشد و اگر زن بعد از شوهر بیوگی بسربرد بر گراز زنی زهد و چون زن خواهد گسسته
 شود اگر زن بر همین باشد شوهر در یک آتش سستی شود و دیگران در آتش جدا گانه در آید و هیچ زنی را بسیم
 توان در آتش گذاشت چون بخواد سستی شود توان منع کرد اما محتسب ایشان گفته اند که مراد از سستی شدن زن
 آنست که زن بعد از شوهر جمیع خواهرها را با شوهر بسوزاند و پیش از مردن بپردد و در زبان رزم زن شہوت
 معنی آنست که شہوت را بر اندازد و از آنکه خود را با مرده در آتش بسوزد و این عمل ناستوده است و باید هر جا
 بکند و ماده کا و و مرد را بدینند طواف کنند و بسوی ستاره را نیز بر پیش کنند و در نزد ایشان اگر چنانچه
 گناه عظیم باشد و این طبع کشتن حیوانات را در او دارند جز گا و را که کشنده آنرا و زخی خوانند و ایشان باستان
 صعب دارند چون ایستادن و آویختن و حرف زدن و لب فرو بستن و خود را در دینیم کردن و خویش را از گزند
 در آنگذین و اگر زن خود را با مرده بسوزاند از این مشهور تر است طبقه دوم ویدانیا انذ و ایشان صوفیین این طبعند
 گویند وجود حق بر همه شیا محیط است و از زوال و فاحفظ باشد و ظورات را با ما یا خوانند یعنی گرانند زیرا که گویند
 جهان شمس و است و آن ذات مقدس هر دم بصورتی در آید و آنرا گذاشته بیاس دیگر ظهور کند و او بیاس
 بر پا و بشن و همیشه در آمد و این یک حقیقت را اقوام گفته نمودند و نسبت ارواح بذات چون نسبت موج است بر یا شہر
 با آتش و گویند نفس را سه حالت است اول که از مشتیهاست جسمانی بهره گیرد و آسوده شود و دوم خواب که از وصول
 و عدم وصول مسرور و غمگین شود و مرتبه تیم آن است که از شادی و غم رسته باشد و گویند چون وصول بر مرتبه اطلاق یا دست
 در شرف شکران رود و دوم مقرب فرشتگان شود تیم بصورت فرشتگان در آید چهارم چنان با فرشتگان تقی شود

کوشش زن

بسیار

جلد اول از کتاب اول نوح التوایح

که آب با آب نمی شود بعد از این حواله اربعه معین وجود حقیقی شود که دونی در اینجاست مانند حکمای این فرقه یکی بشت است که در نصیحت
 را میخندند سخن کوید کتاب جوک از روی است و آن سخاوت را یوک و شست نام کرده اند و دیگر گشت است که در نصیحت از جن
 سخن رانده و آن کلمات را را گفته اند و آنان که در این صفت بحال رسیده اند کیان خوانند و حکمای شایسته
 ایشان مانند سنگر چاری و جز او اینها ترا جلا خیال دانند و این ظهورات و عبادات و ثواب و عقاب جمل را خیال
 خوانند مانند صورت خواب و گویند فرشتگان صفات حق اند همانا برهای آفریند بشن نگاه میدارد همیشه بر می اندازد
 و این صفت حق است و این جمله در تو نیز باشد چون در دل تصور شهری کنی آن برهاست چه آنرا در صحنی آفریده و خدای
 آنرا در خاطر داری آن بشن است که نگاهدار است و چون ترک آن کنی پس همیشه باشی و از حکمای ایشان که اهل جویا
 یکی بهتر است و آن دیگر شیورینه است که مردم را از مرکب خود خبر داده و جس دم نیکو دانسته گویند شیورینه مردم
 کشید گشت من فرد از این جهان بجز خودم بشود و دیگر مردم بر سر او جمع شدند و طلب بر زهر جسم نهادند شیورینه
 خود بر زهر طلب برآمده بی با مردم سخن گفت و گمانا که دم در بسته از جهان بگذشت پس مردم آتش در آن طلب زدند
 و جسد او را بسوزند و ستم طبقه ساکنینان اندایشان گویند و جوگت ستم شود بدو قسم یکی حقیقت و آنرا پرش گویند
 دوم غلت و آنرا پرگرت نامند و گویند پرش از عدم دانش با پرگرت در آمیخت و این عالم آبادان شد و پرش را
 پنج ریخ است اول جسد و جوگس دوم خودی و سنی ستم شهوت چهارم خود پسندی پنجم غضب و این پنج ریخ پرش را
 زحمت دهند و چون دل ز اینها دور شود ریخ زایل گردد و این سلوک را ورته گویند و آن چند قسم است اول صدق
 با بزرگان دوم رحمت بر مظلوم ستم خیر مردم خواستن چهارم با بدکار سخن گفتن و اینرا چتر ورته گویند چون ساکت بین
 صفت آراسته شد پنج ریخ زایل شود و پرگرت و پرش جدا گانه در دل آن ساکت آفته و شناخته آید و بدین علم
 حقیقت پرگرت که ظاهر غمزه است ناپدید شود و پرش حقیقت خود را با ز نماید و مردم جوگی شود و جوگت در لغت هندوان
 یعنی پوستن است و جوگیان و اصلان را گویند اینطایفه برها و بشن و همیشه را شاگردان گویند که تبه دانند و همچنان تمانین
 ایشان پنجه را آخر الزمان صلی الله علیه و آله را شاگرد و پرورده گویند که تبه دانند و نزد اینطایفه هیچ چیز حرام نباشد
 چه بر آیین بسند و نصاری گوشت خورد و بکیش مسلمانان کا و خوردند و از خوردن گوشت آدمیان مضایقه کنند
 بقتیده اکیمان و با بکران غم خوردند و این گروه دوزخ دوزده فرقه اند و هر یک در فروع و ریاضات بر روشی روز
 و طبقه از ایشان باشند که بول و براز خود را با بسم آیمشه و صاف کرده پاشا منند و گویند عامل این عمل بر کار یک
 بزرگ توانا بود و ایشانرا ایتلیا و هم اکهوری خوانند و بزعم ایشان از بردن و آیین به کورک توان پوست
 و با خدا توان رسید کن اکنسان که از راه یکی از این دوازده سلسله جوگیان شود و در تبر بقتدر رسد با جله جوگیان
 گویند ایشانرا که بعضی صاحب و خداوند است و غرض از آن واجب بالذات است یکتا و بی ضد و پهتا است و جز او
 چه جو اند و جو یعنی ممکن باشد و ایشانرا غمزه است از آلام و اسقام و عیوب و این صفات لازم جوفا داده و این جو
 با اگر حقیقت جسم و جسمانی نیست خود را بدنی انگاشته و جسم پنداشته و در اجسام و ابدان گردان بود با قضایان و ن
 گذارد و جسم دیگر پذیرد و آن جو و جان باید بدین صفات شود تا از قید جسمانی برهد اول بی آزار است و جزو اعظم
 گشتن جو نیست دوم راستی دیگر دزدی کردن دیگر از زن دوری جستن و بر خاک نشن و دیگر چیزی از کس نخوختن و دیگر

از این روایت

در این باب

وقایع بعد از سقوط آدم تا هجرت

ناخواسته آرزو ناکر شدن دیگر نسج و قرانت دیگر نورسندی درضا دیگر پاکیزگی و مهارت دیگر عبادت حق دیگر نشستن
و جلسه و آن نزد ایشان چند قسم است دیگر کشیدن نفس و بستن دم بطریق مستمر دیگر از جو اسس خسته دل باز کردن دیگر
مضرب قلب دیگر دل بر خدا بستن آنکه چنین کند از دور تو اندید و از دور تو اندیشند و جمع نقایص و آلام از او زایل
شود و علم دم و در هم چنان است که چون آبگن نگاه داشتن دم کند باید از در آسمان بازماند و خورشش شور و تلخ
و ترش برین واجب داند و بداند که از نشست گاه تا تارک سر معیشت پایه است که آذریان عجم آنرا معجون
گویند چنانکه در ذیل قصه زردشت مرقوم شد و با دودی را در عروق به آید و شود داند که ماده حیاست و با دراد که
شاسند و با فوقانی و تحتانی را در کشت کش داند و بهترین جلسه نزد ایشان آن باشد که پاشنه پای چپ را بر مقعد گذارند
و پاشنه راست را بر فرار ذکر و تن راست بدارند و چشم بر پنجم نزنند و در میان دو ابرو و کمر نزنند پس مقدر را حرکت دهند
و با دپسین را با باد فرارین بسوی بالا کشند و بر پایه بیابا بزنند تا بسیرسانند و میگام کشیدن آغاز از جانب سوراخ
چپ بینی کنند و بر است بنهند و میگام کشیدن در چپ تصور ما کنند یعنی بدان سو قرص را پدید داند و
راست آفتاب را و این عمل نزدیکند و آن سر آمد اعمال است و گویند چون بحالی رسد چم مرکب بر خیزد و خلج
تواند کرد و باز بر تن پوست و عامل این عمل حق مطلق شود و جو کین روزها توانند دم در بست و سنایان
نیز طبقه از بند داند که حبس دم کنند و چون جو کین ریاضت کشند چهارم طبقه شاکتیا نزد ایشان گویند
مهادیو که اعظم فرشتگان است زنی دارد روحانی که او را مایا سکتی گویند و آن زن چتری بر کت خیزد دیگر نماید
مثلاً خمر آب و با در آتش نماید و آن مایا سکت فانی جهان و جاعل ارواح و اجسام است و از این روی
او را جکت انبا گویند یعنی مادر عالم و او را فنا باشد و این روحانی در جمیع حیوانات درش دایره که آنرا شپک
گویند باشد اول نشست گاه دوم ناف شیم فوق ناف چهارم دل پنجم از سر سینه تا چنبر کردن ششم ابرو و فوق آن
تارک سر است و محل جهان فریب یکم که آن روحانی باشد و او در اینجا با فروغ صد هزار آفتاب آرمیده و هزار
گونه گل و عطر و جاہ نیکو با او است پس او را باید چنین تصور کرد و عبادت نمود و از این بندوان بسیارند
که پرستش ذکر کنند و فرج را نیز بر سر شد چه سبب توالد و تا سل آنرا داند و بهتر پرستش پرستیدن لکن
مهادیو است چه لکن ذکر را گویند و گویند محراب مساجد مسلمانان صورتت بهک است که عبارت از فرج
باشد و منار با بجای ذکر بود و مسلمانان از این معنی فایده و در این ظایفه کمی فراوان است و انکی آناند که بر
خوردن ستوده دارند فایده در کانه سر آدمی و کشتن حیوانات را اگر بمهسان باشد جایز نشا رند و شایگان
انجا که مردگان سوزانند رفته گوشت سوخته اموات را بخورند و بازمان خود در نظر پکانگان چم بستر شوند که
زن پکانه باشد صواب آنرا بیشتر داند و شاکر دان برای استاد زنان و دشمنان خود را برزند تا از ایشان
کام ستانند و نزد ایشان وطنی با مادر و خواهر و عمه و خاله و دشمنی جایز باشد برخلاف بعضی از بندوان که در
از خویش و قبیله بزنی نیارند و بجهت ایشانی بسج خیرات و تبرات چون جماع دادن نباشد و گویند چون
زن و مردی با هم آیند هر که ایشا نرا نجه سازد سزاوارترین خداست چه در این کار آن دوشن برد
لذت پزند و الهی از این دو یکی نمیرسد و گویند نیز در زمان روانیست و نباید گفت این زن دیگری است چه مرد

معدن

پسین

معدن

جلد اول از کتاب اول تاریخ التواریخ

و زمان از حاضرند و هر چه از ایشان پیدا آید هم از حاضر است و زمان را عظیم محترم دارند و فواحش و لولیا را دشمنان
 فزشتگان خوانند و گوشت مردگان بخورند و هر که زن خود را نزد استاد بیارد او را پاک عقیده نشمرند و اگر کسی زنی را نزد
 باشد او را در انجمن پیکانگان حاضر کرده تا مردم در حضور شوهرها اوجاع کنند باشد که آبتن شود پنجم طبقه پیشینوارند
 ایشان بن را خاق اشیا و علت اولی و موجود کل دهند و گویند و جسمی است مانند بشرو زن دارد و بر جا و مواد مخلوق
 او است و راه آن برش برودند و گویند بر چه جسم است جانی دارد و جان از جسم جدا نیست بلکه جز او است و جسم را
 دو مایه است یکی مردی و دیگری زنی و جسم مرکب از حاضر نیست و مردم در خورا عمل خود ترکیب حیوانی یا انسانی
 می پذیرند و بمواد جان در قید غفلت و حرمی گرفتار است و ارواح بر سه گونه است اول ساکن دوم رحیم و جسم
 نامس و ساکن در خور آزادی است و چون بسندگی بشن شعار خویش سازد بمقام اطلاق رسد و جسم حضری و جسم ساکن
 بگذارد و پیکر اولی که صورت مردی و زنی است کپرد و بیشتر در آید و رحیم آنست که ثواب و گناه او سالی است
 پس بازای ثواب و گناه در اجساد متعدد متردد باشد و بسبب ثواب با اهل ثواب محشور گردد و بدیگری گناه با اهل عقاب
 برنجور باشد و هرگز از محیط کتی باطل نرسد و تاس آنست که دشمن مقام اطلاق باشد و عاقبت بدن مثالی را کند است
 با مینات نخستین که تذکیر و تانیث بجهت است شده در عالم طلعت و تاریکی معتذب بماند و از آن مقام برگردد و بعضی از
 ایشان هوا چاری اند و انجاعت بشن را عبادت کنند و فرشتگان دیگر را بد گویند و اینطایفه در نزد همین خود غافل
 و فرقه دوم از ایشان ما و هوا چاری اند و ایشان در نظر بر همان که همین باشد غذا خوردند و گروه سیم بر بیست
 باشد و ایشان با بر همان پیکار میکنند گروه چهارم دایمی باشند و ایشان بیسج قیدی ندارند و زمان خود را
 نزد استاد بر ندهند و ستوده دانند و رام را مظهر غفلت بشن دانند و کرشن را مظهر شورت و شوق خوانند و اینطایفه
 گوشت نخورند و مانند شلغم و کز و چیزها که گوشت شپه است هم نخورند و در کتب ایشان است که بر همان در هوا حیران
 می نموده اند و بر آب میگذشته اند چون لب بخوردن گوشت آوده اند این قدرت از ایشان سلب شد و پیرایان نیز
 از اینطایفه اند و پیراک در لغت طلب را گویند و ایشان پشت با دینی کنند و بعبادت پردازند و عبادت این گروه
 ایاتی است که مثل است بر ستایش بشن و صفت رام و کرشن که هم ایشان را مظهر بر بشن دانند و گویند بشن بجز است
 و ارواح را بر تو او دهند و آفرینش را نخل و شمارند و معتقد بر ایضات و عبادت نمیشدند گویند روزه در آن
 آمانند که در حالی که از این پیش داشته اند و ایشان را بدن دیگر بوده زیر دستا ترا کردند داشته اند و نماز کنندگان
 آمانند که زیر دستا ترا پای داشته اکنون بکافات عمل گرفتارند و قس می بزد اشتم طبقه چارواک باشند ایشان
 گویند حیوان بزنج اسکنده است اول رول اسکند که مدرک حواس ظاهریست و دوم دید یا اسکند که مدرک حواس
 باطنیست تیم کبان اسکند و آن انانیت و خودی است چهارم سوکیان اسکند و آن علم بجانان است پنجم سوکا
 اسکند و آن کمون دل و خاطر است و این جمله نفس ناطقه در ایشان و حیوان است و عالم را صانعی نباشد و این
 ظهورات با قضای طبیعت است و آنچه در بید باشد در روح است چه از احکام پیدا است که چون از بی مردگان عالم
 پزند و برویشان رهند عاید مردگان شود و این سخن کذب است چه اگر کسی از دهنی پروان شود اگر چه در دهان گام نیست
 باشد هرگاه در حای او طعام بچسبند و پا او بد بگردان دهند او را سیر کنند چگونه آنکس که از اینجهان رفته باشد

اینست که در کتب
 آمده است

اینست که در کتب
 آمده است

وقایع بعد از سقوط آدم تا هجرت

سیر خواهد شد و از اینگونه سخن در کلمات بسیار گویند و عقیده ایشان بر آن است که مردم هر چه دست یابند باید از لذات بهره گیرند که دیگر کس بین عالم آمدنی نیست اما باید جانور را نیز بخاند چه شرط عقل آزار کردن نباشد و گویند بچکس نخواست که کس بر صانع تو انداخته کند و خدا بشناسد پس بر چیز نفنون و موبوم چرا باید بندگی کرد و فرشته که برگزشتود یعنی چرا باید قابل بود او بود و چه باید شیعه سخنان جمعی جاه دست شد که بهشت و دوزخ بنسب دهند و بنقد بندگی طلبند و این طایفه هیچ چیز عقیده ندارند و اقرار نیاورند جز آنچه ریشا بهده تواند کرد و گویند جسم مردم از خاصیت یکدیگر روز بسیکو با گفت کیرد و باز خراب شود بمشتم ترک شاسته ایشان اهل بحث اند و اثبات صانع چنین کنند که گویند عالم مصنوع است و مصنوع از صانع ناچار است و نزدیک ایشان آزادی تقرب میداست نه اتحاد گویند اگر چه مردم تقرب با حق جویند اما او نشوند و متحد گردند مانند تار و پود که با کمال قرب از جمیع جدا باشند و علم بحث نزد ایشان مثل است بر شازده قسم و اصول این علم بر نصیبت سخن از مراتب آفرینش کنند که ذکر آن جز موجب تطویل است و گویند اینکه ارسطو فرموده از زور کار سلف ضوابط غیر مفصله از علم منطق ببار سید و اما بجز در این ترتیب پیرایتم اشارت بدین ضوابط است طبقه ششم گروه بوده اند و این طبقه بکلول حق در اجساد و ظهور است اتفاقا ندارند اما به تمانح نفوس در اجسام قائمند و شریعت بند و از انکار کنند اما جانور کشند و گوشت حیوانات نخورند و بر آب و دیر پای گذارند اما مبادا در زیر پا جانور کشند و با بر سر بنده نمهند اما مبادا نفس نباتی رحمت یبند و چون خرد آب پاشانند با مبادا صافی کنند اما مبادا جانور خورد در آن باشد و آن با قدرالشی در آب بگذارند اما اگر جانوری در آن باشد با آب رود و درویشان این طبقه موی سر و شیار با موی پسته بچینند و چون طی مسافت خواهند کرد چهار روی نرم با خود برداشته راه را بروند اما جانوری ضایع نشود و چون سخن کنند دستار بر دمان گذارند اما پشه و جانوری دیگر بر دمان فرو نشود و از میان جوی آب بگذرند و تجرد و پارسائی روز گذارند و هرگز روی زن نپسندند و این درویش تراجمی گویند و حتی نیز در طبقه اند اول پوشکی دوم پوچاری پوکیان آنانند که خدای را بیکانه شناسند و از تقایص و طول و اشکاد منزه دانند و بت نپرستند و پوچاریان بت پرستان باشند و این درویشان که حتی نام دارند هنگام طعام خوردن بجانه مخلصین روند و آن مقدار غذا بر گیرند که زبان بخش قسمت بچکس رسانند بدین سان در چند خانه روند تا سیر شوند و برای آب نوشیدن بگردانها روند اما هر جا برای غسل کردن آب گرم کرده باشند اندکی بتانند و جمل را خرم کرده سرد کنند و پاشانند که بنده از اینها نیند مردی شخصی را دید که از خانه خود شپش گرفت و خواست آنرا بکشد حتی با او گفت که در ازای خون این شپش زر از من بستان و آنرا کش و آنرا پایی بحث کرد تا حتی صد درجم بود و آن شپش را گرفت بدینگونه جهد کنند که زبان بگوانی نرم با بکل دیگر از متاخرین بند و آن گروه فرادانند که عقاید مختلفه دارند و فروع مذاهب ایشان با متقدمین منونت تمام دارد و نگارنده این کتاب بمیون انشا الله در کتابی که در از

این طبقه از طبقه ششم است
 طبقه ششم

از هجرت نبی بدان سوی باشد هر یک را در جای خود خواهد گذاشت
 غده مریس بر قبایل سیمبری پنجاه و چهار صد و نود و هشت سال بعد از سقوط آدم مآب بود
 چون قبایل سیمبری چنانکه مذکور شد در ارضی ایما لیا در آمدند و روزی چند از محنت جنگ و بیخ سفر پامودند

جلد اول از کتاب اول تاریخ التواریخ

لواي خودسری افراشته بر بعضی از بلاد در امصارا تیا یا دست یافتند و دیگر باره دولت روم آشفتند و بزرگان شورتخانه
 فرمان دادند که مریتس از لشکری ساز داده بدیشان ترکتا زکند و انجاعت را ازین براندازد پس مریتس که دلش
 و جنگ پلنگ داشت سپاهی را محصور زرا بسم کرده بسوی آن قایل باخت و چون زمین جنگ با ایشان سنگ کرد
 مردان خود را که از ریک پان فزون بودند فرمود تا چندین صف راست کردند و آن گروه نیز زن و مرد بیست
 و هجده اسنان شد و جنگ در آمد و از دوسوی کار باخ و تیر همی روش و زمان سیمیری بر عزادای جنگی نشسته بر سپاه روم همی پنهان
 میزدند و مرد و مرکب را پایمال میبختند بعد از آنکه خاک از خون بل شد و گردون از گرد و قیر کون گشت شکست بر قایل سپه
 افتاده صد و پنجاه هزار تن از ایشان مقتول گشت و هشت هزار تن سیر شدند زمان سیمیری چون چنان دیدند و دانستند هم اکنون
 بدست پیکان سپه فرزند شیش بر کشیده نخت اطفال را بگشود و از آن پس خود را هلاک کردند تا بدست ختم گرفتار
 نشوند اما از اینسوی مریتس چون غفیر بافت در مملکت تیا با ایند آوزده شد و چنان بزرگ گشت که اما لی شورتخانه از وی
 بر هسناک شدند و متکلمن که مرتبی و آموزگار او بودیم با وی حسد برد در اینوقت بکران فرما که از اراضی ارمن و کرجستان
 بفرموده فیروز سلطان ایران که ذکر عالش مرقوم خواهد شد بالشکری کار از موده برای شجر مملکت شام خیمه بهامون
 و اینچون بروم رسید اما لی شورتخانه گفتند سالهاست مملکت شام در تحت فرمان ماست و اینک بکران بارید
 جنگ ایمان بسته و بدان شدند که سپهسالاری برای جنگ او مشخص کنند مریتس در دل داشت که بدین جنگ شود
 چه اینمخی رسبب قوت خود دانسته بود که عاقبت از این لشکر کشی پادشاهی روم خواهد داشت و بزرگان شورتخانه
 نیز نمیخواستند او را زیاده بر این صاحب شوکت و جلالت کنند لاجرم سیتلا را که کنسل اول بود برای این مهم برگزیدند
 سیتلا لشکر بر آورده از روم بدر شد و کشتیمای جنگی در آمده در بصر شام بر اند و بدان اراضی شده اعداد سپاه کرد و بجا
 ارمن زمین تا شد با کمران چندین مصاف داد و او را در جای خود داشت و از آنجا بفرم که سلطنت روم جوید
 و بزرگان شورتخانه غلبه کردند جهت کرد و مریتس که نیز در دل آن آرزو داشت با او از در محاصرت بود و مردم شهر بعضی
 جو خوانان سیتلا و بعضی دوستان بودند چون سیتلا بکنا ر شد آمد اخطالی بزرگ در روم پیدا شد و بزرگان شورتخانه
 حکم دادند که سپاه سیتلا را که از بندش بر آید و مردم او را دوستان سیتلا بشهر در می آورند و هر که مانع باشد او را سخت
 میرسانند از آنسوی مریتس دوستان خود را فریب هم کرده که بگردد دفع سیتلا کند بجم تو انست چه مردم بر فراز بام و در بر آید
 و لشکریان او را بسنگ همی میزدند از آن شورش کار از دست مریتس بدر شد و با شاق پتلی سیتس و اصحاب خود
 از شو پرون تاخت و در حال سیتلا با مردان مبارز و در روم گشت و چون سیتلا بافت حکم داد که لشکران ر
 بکس رسانند و از تاراج دست باز دارند و دیگر برای آنکه مردم روم هم نکنند که او میخواهد قانون دولت را
 از میان بر که در سلطنت کند بشورتخانه آمد و این عمل که خود کرده بود قانونی نامید و بقوانین شورتخانه ملحق فرمود
 و قرار بدان داد که چون حکمی کند تا امرای شورتخانه ستوده نذارند و صواب بشهرند معمول نباشد انگاه فرمود که مریتس
 و پتلی سیتس کناه کار دولتند و حکم داد تا بر مال و زر که ایشان را بود بجزرت او آوردند و لشکری بر گاشت تا
 باده تن دیگر از امرای شورتخانه که با ایشان بودند بدست آورده قتل رسانند پس سپاهیان از دنبال ایشان
 تا خشد و چون بدیشان رسیدند مریتس از میان بگریخت و پتلی سیتس گرفتار شد و او را با نزد سیتلا آوردند و در حال

دولت ایران را در وقت
 که سرتاجی از قزوین
 در آن وقت که در آن
 در آن وقت که در آن

دولت ایران را در وقت
 که سرتاجی از قزوین
 در آن وقت که در آن
 در آن وقت که در آن